

عقاید شیعه

امامت :

یکی از عقاید اساسی شیعه مسئله امامت است که به وجوب آن معتقد شده و از این لحاظ به امامیه شهرت یافته اند! این اسم به عنوان اسمی "خاص"، به مسلمان معتقد به امامت اطلاق می شود.

شیعه، خلیفه را امام نامیده و حضرت علی (ع) را پیشوای امت اسلامی می داند. امام جعفر صادق می گوید: علی پیشوایی است که خداوند اطاعتش را واجب کرده است. از امام صادق (ع) روایت شده است که: تنها کسی خداپرست واقعی است که خدا را بشناسد و پیشوای معصومش را تشخیص دهد. کسیکه خدا و یا حاجت خدا را (امام معصوم) در روی زمین نشناسد، به جز خدا را می پرستد.^۳

شیعه معتقد است که دلیل وجوب امامت عقل است و نیازی به رسیدن امر از شارع مقدس نیست.^۴ در این رابطه شیخ طوسی چنین بیان می کند: اگر مردم رهبر عادل داشته باشند که بتواند دشمنان را دفع کند، متجاوزان را ریشه کن سازد و حق مظلومان را از دستمگران بگیرد، امور مسلمانان بطور صحیحی اداره می شود و فتنه ها می خوابد.^۵

همچنین مرحوم کلینی آیه: *ومن اضل ممن اتبع هواه بغير هدى من الله* را چنین تفسیر می کند: کسیکه آراء شخصی خود را در این خود قرار دهد، بدون اینکه آن را از امام معصوم بگیرد.^۶

- ۱- اوایل المقالات ص ۷
- ۲- اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۹
- ۳- همان مدرک ص ۱۸۱
- ۴- تلخیص الشافی ج ۱ ص ۶۵
- ۵- همان مدرک ص ۷۰
- ۶- سوره قصص، آیه ۵۰
- ۷- اصول کافی، ج ۱ ص ۲۷۴

شیعه معتقد است: اطاعت کردن از امام معصوم و پیشوای عادل که احکام خدا را در میان آنها اقامه کرده و احکام شریعت را که پیامبر آورده است در میان آنها اجرا کند. بر همه امت واجب است.^۱ از این رو امامت در نزد شیخ طوسی و هم کیشان او یکی از اصول دین به شمار می آید که بدون آن ایمان کسی کامل نخواهد بود.^۲ نوبختی معتقد است که بعد از نبوت، امامت مهمترین مسئله اعتقادی است.^۳ و امام باید در همه صفات برجسته انسانی و کمالات والای اسلامی، از همه مردم زمان خود برتر و بالاتر باشد.^۴ حمیری می افزاید، مردم ناگزیر از امامی هستند که بر آنها مشفق و دلسوز باشد، از کشمکش هایشان جلوگیری کند، احکام اسلام را میان آنها گسترش داده حدود الهی را اجرا کند، نیروهای مسلح را رهبری کرده و غنایم جنگی را به عدالت تقسیم کند.^۵ اشعری از برخی از دانشمندان نقل می کند که امامان معصوم همچون پیامبران، از ملائکه برتر هستند.^۶

شیعه معتقد است که امامت با وصیت صریح پیامبر (ص) از حضرت علی (ع) آغاز شده، در میان فرزندان او از یکی به دیگری منتقل شده و هرگز از فرزندان او بیرون نمی رود.^۷ ابن ابی الحدید معتقد است که شیعه منحصر "به کسانی گفته می شود که به برتری حضرت علی و شایستگی آن حضرت به خلافت معتقد باشند".^۸ به نظر او، امامت فقط با دلیل نقلی و امر پروردگار ثابت می شود و این در مورد حضرت علی (ع) ثابت شده و در مورد دیگر خلفاء ثابت نشده است.^۹ شیعه به اتفاق آراء معتقد است که امام باید داناترین مرم زمان خود باشد و این عقیده جزء اصول مذهبی شیعه قرار گرفته است. در این رابطه آیاتی از قرآن تفسیر شده است: *به عنوان نمونه مرحوم کلینی در تفسیر*

- ۱- ملل و نحل، ابن خرم، ج ۴ ص ۸۷
- ۲- عقاید الشیعه، مظفر، ص ۴۳
- ۳- فرق الشیعه، ص ۴۱
- ۴- الشیعه و الحاکمون ص ۲۲
- ۵- حورالعین ص ۱۵۰
- ۶- مقالات الاسلامیین ص ۴۳۹
- ۷- المقالات و الفرق، ص ۱۵۴
- ۸- شرح نهج البلاغه، ج ۵ ص ۸۸۵
- ۹- عمده الاکیاس، ص ۵۱۳ (نسخه خطی)

آیه: "هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون انما يتذكر اولوا الالباب": آید دانیان و نادانیها برابرنند؟! تنها صاحبان خرد آنرا درمی یابند^۱، از امام باقر (ع) نقل می کند که دانیان همان پیشوایان معصوم، و نادانها دشمنان آنها و صاحبان خرد شیعیان هستند^۲.

شیعیان بر این عقیده هستند که امام مانند پیامبران باید در تمام صفات برجسته انسانی برترین مردم باشد، زیرا او همه معارف و احکام الهی را از طریق پیامبر یا امام پیشین به دست می آورد^۳.

امام باید رفتار و کردارش درست مطابق علم و گفتارش باشد و بعد از پیامبر داناترین فرد امت اسلامی باشد. مسعودی استدلال می کند که اگر امام داناترین امت نباشد، در نقل شریعت نمی توان به او اعتماد کرد^۴. شیخ طوسی توضیح می دهد که امام باید از فرد فرد امت اسلامی برتر باشد^۵ و هرگز ممکن نیست که در میان امت اسلامی، احدی در سطح امام یا نزدیک به سطح او باشد. امام باید داناترین سیاست و نیرومندترین امت در هر موردی باشد^۶.

عصمت:

دومین رکن از عقاید شیعه عصمت است. شیعه معتقد است که امامان نیز همچون پیامبران باید معصوم باشند زیرا امامت مرحله پائین تربیت است^۷ و لذا هر چه در پیامبر شرط است، در امام نیز شرط می باشد. از این رو امام باید از همه گناهان بزرگ و کوچک^۸ آشکار و نهان و از همه رذائل و پستیها، معصوم و به دور باشد^۹. شیخ طوسی تأکید می کند که امام باید معصوم بوده و عصمت او ثابت و قطعی شده^{۱۰} باشد زیرا دلیل نیاز مایه امام، نبودن معصوم در میان ماست، چون اگر مردم معصوم باشند دیگر نیازی به امام نخواهند داشت. و چون اطاعت از

امام به صورت مطلق ایجاب می کند که هرگز کارناشایستی از او سرزنند^۱.

مسعودی در توضیح این مطلب چنین می نویسد: دلیل معصوم بودن امام اینست که اگر امام معصوم نباشد اونیز مانند دیگران مرتکب گناه خواهد شد و اجرای حدود در حق اونیز واجب خواهد بود و هرگاه چنین باشد اونیز نیازمند امام دیگری است که حدود الهی را در حق او اجرا کند و چون آن امام معصوم فرض نشده بنابراین اونیز نیازمند امام دیگری خواهد بود. و اگر سرانجام به امام معصوم نرسد این تسلسل ادامه خواهد داشت. بنابراین باید امام معصومی باشد تا این تسلسل پیش نیاید.

ابن حزم نیز چنین توضیح می دهد: شیعیان به عصمت امام دلیل می آورند که همواره باید در میان مردم، امام معصومی باشد که بر تمام احکام شریعت، آگاهی قطعی داشته باشند تا امت اسلامی با مراجعه به او، راهی به واقع داشته باشند و بتوانند تعبد خود را بر اساس یقین استوار سازند^۲.

شیخ مفید معتقد است که آیه شریفه: "واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا": به ریسمان محکم الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید^۳، در همین رابطه نازل شده است، و منظور از ریسمان الهی، همان شریعت و پاسدار آن، امام معصوم است، زیرا امامان معصوم هستند که به طاعت خدا تمسک جسته اند^۴.

از آنجا که یاد شده نتیجه می گیریم که عصمت جزء عقاید قطعی شیعه است و هیچ شیعه ای یافت نمی شود که به آن معتقد نباشد.

تقیه:

آنجا که مسئله تقیه مطرح می شود که به هنگام خطر جانی آنرا تجویز می کنند و پیشوایان شیعه آنرا شعار خود قرار داده، پیروان خود را به رعایت آن فرمان داده اند، تا بدین وسیله خونشان حفظ شود و ضرری به اساس دین یا به جان برادران دینی متوجه نشود.

- ۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳ ص ۱۱
- ۲- مروج الذهب، ج ۳ ص ۲۳۷
- ۳- الملل والنحل، ابن خرم، ج ۴ ص ۹۵
- ۴- سوره آل عمران، آیه ۱۰۳
- ۵- اوایل المقالات ص ۱۱۱
- ۶- همان مدرک ص ۹۶

- ۱- سوره زمر، آیه ۹
- ۲- اصول کافی، ج ۱ ص ۲۱۲
- ۳- عقاید الشیبه مظفر، ص ۴۵
- ۴- المستدرک شد، طبری ص ۱۳۰
- ۵- مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲۸
- ۶- تلخیص الشافی، ج ۱ ص ۲۰۹
- ۷- همان منبع ص ۳۷۴
- ۸- الشیعه ص ۱۱۷
- ۹- مقدمه ابن خلدون، ص ۳۴۸
- ۱۰- عقاید الشیعه ص ۴۴
- ۱۱- غیبت شیخ طوسی ص ۱۵

قمی به بیانی دیگری گوید: شیعیان مسائل بزرگی را در مورد حلال و حرام از امامان می پرسیدند. آنها پس از دریافت جواب، آن را پیش خود تدوین کرده و نگه می داشتند. از آنجاکه این مسائل در زمانهای مختلف صادر شده بود، گهگاه تضاد و اختلاف میان جوابها مشاهده می شد. وقتی مردم از حل این تضادها عاجز می ماندند، از امامان راز این اختلاف را می پرسیدند و آنان نیز پاسخ می دادند که این جوابها را به جهت تقیه و رعایت مصالح شما پاسخ داده ایم تا بدینوسیله موجبات بقای شما را تأمین کنیم^۱.

بدا:

از عقاید برخی از فرقه های شیعه، اعتقاد به بدا هست و منظور از آن اینست که برای خداوند بدا حاصل می شود. آنها می گویند: خداوند بر همه چیز داناست و هرگز جهل در او راه ندارد و بر همه چیزهایی که مقدر کرده است آگاهی وسیع دارد^۲.
نویختی، بدارا چنین توجیه می کند: امامان شیعه خود را به جای پیامبران قلمداد کرده بودند و از مسائل غیبی خبر می دادند و به شیعیان خود می گفتند که در آینده چنین و چنان خواهد شد. هرگاه این مسائل مطابق گفتارشان صورت می پذیرفت، آنرا دلیل علم غیب خود قلمداد می کردند، و اگر مطلبی برخلاف پیشگویی آنها انجام می گرفت، می گفتند که برای خدا بدا حاصل شده است و بدینگونه بدا به صورت یکی از عقاید برخی از شیعیان درآمد. در صورتیکه امام صادق گفته است: هرکس خیال کند که برای خداوند بدایی حاصل می شود که پیش از آن آگاهی نداشته، من از او ببری هشتم^۳. بدا به این معنی در میان فرقه های شیعه به کیسانیه اختصاص داشت.

رجعت و مهدی منتظر:

همه فرق شیعه به رجعت و ظهور مهدی منتظر معتقد هستند و می گویند: پیش از آنکه قیامت برپا شود حضرت مهدی ظهور خواهد کرد^۴، و هرگز روی زمین خالی از حجت نخواهد بود^۵.

انتظار ظهور مهدی به صورت یکی از عقاید اساسی شیعه درآمد است. در این مورد شیعه حدیثی را به پیامبر (ص) نسبت داده است که بر اساس آن می فرماید: دنیا پس از آنکه پیر از ظلم و ستم شدید پایان نمی رسد، جز اینکه زمام امور جهان را یکی از فرزندان حسین به دست بگیرد و دنیا را پیراز عدالت کند^۱.

انس بن مالک روایتی از پیامبر اکرم (ص) نقل می کند که در آن خطاب به حضرت علی (ع)، به قیام مهدی در بین فرزندان آن حضرت اشاره شده و در ادامه آن می فرماید: "یا علی، اگر جز به مقدار یک روز از دنیا نماند، خداوند آن روز را به قدری طولانی گرداند که در آن روز مردی از اولاد تو ظهور می کند که مهدی نامیده می شود. او مردم جهان را به سوی خدا فرا می خواند و عرب به دست او هدایت می یابد؛ همچنانکه کفار و مشرکان به دست تو از گمراهی رهایی یافتند.

امام رضا (ع) فرمود: حجت برای خدا تمام نمی شود مگر به وسیله امامی که شناخته شود^۲. واقدی از حضرت علی (ع) روایت می کند که فرمود: خدایا، هرگز روی زمین را خالی از حجت نگذار^۳.

رونالدسن انگیزه های اعتقاد به ظهور مهدی را در خفقان و اختناقهای دوران بنی امیه جستجو کرده، آنرا نتیجه اجتناب ناپذیر جنایات امویها می پندارد^۴.

شیعیان برای غیبت مهدی، به غیبتهای پیامبران استدلال می کنند، چنانکه پیامبر اکرم (ص) مدت سه سال در کوه ثور از دیده ها مخفی شده بود و با اینکه حضرت نوح پس از سالها غیبت، در میان امتش ظاهر شده، به نشر دعوت ۹۵ ساله اش پرداخت^۵. همچنین

۱- دلائل الاماهاه ص ۲۴۰

۲- همان مأخذ ص ۲۵۰

۳- اصول کافی ج ۱ ص ۱۷۷

۴- همان مأخذ ص ۱۷۸

۵- عقیده الشیعه ص ۲۳۱

۶- الشیعه ص ۲۳۱ (لازم به تذکر است که مؤلف محترم، تبلیغ پنهانی پیامبر و زندانی بودن آنان را در غار "ثور" از دلائل غیبت مهدی (ع) معرفی کرده است، حال آنکه چنین مسئله ای در تاریخ شیعه چندان مورد اعتبار نبوده، و دلیل ضعیفی است.) مترجمان

۱- المقالات والفرقی ص ۷۸

۲- مقالات الاسلامیین ص ۴۶۱

۳- عقاید الشیعه ص ۲۰

۴- عقاید الفرید، ج ۲ ص ۲۰۶

۵- مروج الذهب، ج ۳ ص ۲۳۷

استدلال می‌کنند به احادیث پیامبر اکرم (ص) که در ضمن آنها می‌فرماید: مهدی، زفرندان منست، از اولاد فاطمه در حدیث دیگری می‌فرماید: ترا نوید می‌دهم به ظهور مهدی که در میان امت من مبعوث خواهد شد، و به هنگام اختلاف مردم و تزلزل آنها، زمین را پس از آنکه پرا زلتم و ستم شده پرا ز عدل و داد خواهد گرد. ساکنان زمین از او راضی می‌شوند، چنانکه ساکنان آسمان از او راضی خواهند بود. شیعه برای غیبت مهدی به خطرات جانی که متوجه جان آن حضرت است، استدلال می‌کنند: در نزد آنها مهدی منتظر پسر امام حسن عسکری است. وی دوازدهمین امام از پیشوایان معصوم است که در عهد معصوم در سامرا دیده به جهان گشود و تا کنون به دور از دیدگان زندگی می‌کند. ناپدید بودن او از دیده‌ها برای حفظ جان گرامی‌اش از خطرات می‌باشد که این غیبت گاهی شیبیه غیبت پیامبر در شعب (ابی طالب) و گاهی شبیه غیبت آن حضرت در غار (حراء) است.^۱

طبیعت وضع موجود انسانها که به اوج فساد و ستم رسیده‌اند، ایمان به صحت این دین را که آخرین دین آسمانی است بیشتر کرده و به ظهور مصلح بزرگ مهدی موعود را ایجاب می‌کند.^۲

عقیده به غیبت حضرت مهدی، یکی از استوارترین عقاید شیعیان است که زیربنای آن آیات فراوان قرآنی و هزاران حدیث پر ارج نبوی تشکیل می‌دهد. اگرچه شیعیان در عهد خلفای عباسی قادر به کسب قدرت سیاسی نشدند ولی همواره با بازگو کردن انتظار فرج آل محمد (ص) و تکیه بر جمله "ظلم و ستم راریشه کن می‌سازد و ارکان اسلام را استوار می‌نماید" رژیم ستمگر عباسی را مورد انتقاد قرار می‌دادند، و بدین وسیله انحراف آنها را از شاهراه هدایت، اعلام می‌کردند و بدین ترتیب مردم را از لغزش و گمراهی بر حذر داشته آنان را به تطبیق تعالیم عالییه اسلام تشویق می‌کردند.

- ۱- غیبت شیخ طوسی ص ۱۱۴
- ۲- همان مدرک ص ۱۱۱
- ۳- همان مدرک ص ۶۱
- ۴- عقاید الشیعه ص ۵۷

علت، نامگذاری شیعه به رافضی

در آغاز پیدایش شیعه، نامی جز شیعه بر آنها اطلاق نمی‌شد و تنها به هر کس که از علی بن ابیطالب (ع) پیروی می‌کرد شیعه گفته می‌شد. این وضع تا پایان دولت اموی ادامه داشت. در تاریخ آمده است که به پیروان معاویه نیز شیعه معاویه گفته می‌شد^۱ ولی پس از درگذشت معاویه، این اسم منحصر "در مورد پیروان امیر معاویه منان به کار می‌رفت.

گاهی به شیعه، رافضی هم گفته می‌شود این تعبیر در میان شیعیان خوش آیند نبوده و هرگز نمی‌پسندند که کسی آنها را رافضی بخواند. با اینحال برخی از آنها با این توجیه که رافضی به معنای: "ترک کننده باطل و پیرو حق است"^۲ خواسته اند حالت نامطلوب آن را از بین ببرند. به هر حال روی علل و انگیزه‌های، به شیعیان رافضی گفته شد. در منابع تاریخی در مورد مبدأ پیدایش این نام اختلاف وجود دارد. برخی از مورخان، تاریخ این نامگذاری را مربوط به عهد زید بن علی (ع) دانسته و عده‌ای آن را مربوط به پیش از این می‌دانند. دسته اول انگیزه این نامگذاری را چنین نوشته‌اند: همه شیعیان محبت عمیقی به اهل بیت پیامبر داشتند و در هر فرصتی جمعی از آنان دور هم جمع شده، علیه یک زمامدار اموی که دشمنی‌اش با اهل بیت روشن بود قیام می‌کردند.

زید بن علی، هنگامی در صحنه مبارزات سیاسی ظاهر شد که زمامداران اموی همه ارزشهای انسانی را زیر پا گذاشته بودند، و به خصوص در مورد اهل بیت از هیچ جنایتی دریغ نداشتند؛ هنوز خاطره تلخ شهادت جانگداز حضرت حسین (ع) در کربلا از خاطره‌ها محو نشده بود. به همین دلیل هنگامی که جناب زید به عنوان خونخواهی جد بزرگوارش امام حسین (ع) قیام کرد، همه شیعیان او را تأیید کردند و به حمایتش برخاستند، و او را به اعلام شورش تشویق کردند. زید بن علی با تکیه به یاران بی شمار شیعیش قیام خود را در سال

۱- علی و نبوه ص ۱۹۵
 ۲- الزینه، برگ ۲۱۶ (نسخه خطی)

۱۲۲ هجری علیه رژیم حاکم رسماً اعلام کرد^۱. ولی حادثه ای پیش آمد که بیشتر یاران را از دست داد. حادثه چنین بود: گروهی از بزرگان کوفه به خدمت جناب زید رسیدند و از او پرسیدند: در مورد شیخین چه می فرمائید؟ فرمود: خدای رحمتشان کند، من از اهل بیت پیامبر چیزی جز نکوئی در مورد آنان ننشیده ام.

بزرگان کوفه با شنیدن این تعبیر، از وی جدا شدند و بیعت خود را شکستند و به برادرزاده اش امام جعفر صادق (ع) پیوستند و او را به پیشوایی خود برگزیدند. از این جهت زید آنها را رافضی نام نهاد^۲.

بیشتر مورخان بر این عقیده اند که نامگذاری شیعه به رافضی در عهد زید بوده، ولی در مورد انگیزه این نامگذاری و کیفیت آن اختلاف دارند. برخی گفته اند که زید شخصاً آنها را رافضی نام نهاده است و برخی معتقدند که این نامگذاری در عهد یزید بوده است. طبری آنرا به زید نسبت می دهد و انگیزه اش را شکستن بیعت و جدا شدن آنها از زید می داند. صاحب "العیون والحداثق" ، ابن اثیر و مقریزی نیز بر همین عقیده هستند^۳. ابن حجر همین نظر را پذیرفته، می افزاید: آنان از زید خواستند که از شیخین بیزاری جوید تا او را یاری کنند، ولی او نپذیرفت و آنان او را ترک گفتند^۴. آنگاه زید گفت: بروید که شما رافضی هستید. جمله زید، بیانگر این واقعیت است که این نامگذاری، از طرف وی صورت گرفته است. اگرچه بعضی از منابع، این نامگذاری را به زمان زید نسبت می دهند، ولی تصریح نشده است که از طرف شخص او بوده است. بغدادی می گوید: شیعیان با او بیعت کردند، آنگاه او را آزمودند، هنگامی که دیدند از شیخین بیزاری نمی جوید او را ترک گفتند^۵. رازی می نویسد: از آن جهت به شیعیان، رافضی می گویند که زید بن علی را ترک کردند و از او جدا شدند، سپس به هر کس که در مذهب خود غلو کند این نام گفته می شود^۶.

- ۱- المعارف ابن قتیبه ص ۲۱۶، تاریخ طبری، ج ۷ ص ۱۶۰ و مقاتل الطالبین ص ۱۳۶
- ۲- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۱، کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۹، الداء والتاریخ مقدسی، ج ۶ ص ۵۰، العیون والحداثق ج ۳ ص ۹۶
- ۳- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۱
- ۴- خطط مقریزی، ج ۲ ص ۴۳۹
- ۵- الصواعق المحرقة ص ۱۶۷
- ۶- المجر ص ۴۸۳
- ۷- الزینه، برگ ۲۱۴ (نسخه خطی)

اشعری گوید: زید از آنها شنید که از شیخین انتقاد می کنند، به کسانی که در حضورش بودند اعتراض کرد، آنگاه از حضورش پراکنده شدند و بیعت خود را شکستند. زید گفت: مرا فرض (ترک) کردید^۱. اشعری توضیح نداده است که عنوان رافضی را، زید شخصاً بر آنها نهاده است. تمیمی بغدادی می گوید: بزرگان کوفه به زید گفتند: ما حاضریم با تمام قدرت از تو حمایت کنیم، ولی شما نظرتان را در مورد شیخین که به جسد بزرگوارت امیر مؤمنان (ع) ستم کرده اند، بیان فرمایید. زید فرمود: من درباره آنها جز خیر نمی گویم، و از پدرم در این مورد جز خیر نشنیده ام. من علیه امویها قیام کرده ام زیرا که جدم امام حسین (ع) را کشتند^۲. در روز حرة* مدینه را قتل و غارت کردند و خانه خدای را به منجنیق بسته به آتش کشیدند. به دنبال سخنان زید، آنها از وی جدا شدند. زید گفت: مرا ترک کردند (فرض کردند) و به رافضی معروف شدند^۳. حمیری گوید: از او خواستند که از شیخین بیزاری جوید، چون نپذیرفت از وی جدا شدند^۴. فخر رازی می گوید: لشکریان زید از ابوبکر انتقاد کردند، چون زید آنها را از انتقاد باز داشت، از وی جدا شدند و او را ترک گفتند^۵.

شهرستانی گوید: شیعیان کوفه هنگامی که سخنان زید را شنیدند و فهمیدند که او از شیخین تبری نمی کند او را ترک گفتند و بنا بر این "رافضی" نامیده شدند^۶.

از مطالب یاد شده نتیجه می گیریم که نامگذاری شیعه به رافضی، حتی اگر به وسیله زید انجام نگرفته باشد، اما در عهد او واقع شده است. با اینحال در برخی از منابع تاریخی، شکستن بیعت زید به جهت تبری نکردنش از شیخین را به شدت تکذیب می کنند و می گویند: جدا شدن شیعیان از اطراف زید صرفاً^۷ به دلیل ترس از رژیم حاکم بود، زیرا از مدار کوفه آنها را دستگیر کرده به زندان می انداخت^۸. به همین دلیل معتقدند که نامگذاری شیعه به رافضی از طرف جناب زید صورت نگرفته است. همچنین در برخی منابع تاریخی تأکید شده که این نامگذاری از طرف مغیره بن سعید عجلی بوده، و او نخستین کسی است که شیعه را رافضی

- ۱- مقالات اسلامیین ص ۶۵
- * یزید بن معاویه در سال دوم خلافت خود (۶۲ هـ ق) مدینه را قتل عام کرده، بسیاری از اصحاب و انصار پیامبر به وسیله مسلم بن عقبه به قتل رساند. این فاجعه را (قصیه حرة) می گویند. "مترجمان"
- ۲- الفرق بین الفرق ص ۳۵
- ۳- حورالعین ص ۱۸۴
- ۴- اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین ص ۵۲
- ۵- الملل والنحل ج ۱ ص ۲۰۹
- ۶- عمده الاکیاس، برگ ۵۱۷ (نسخه خطی)

نامید ، زیرا او پس از شهادت امام باقر ، به امامت ابوعبدالله (نفس زکیه) گروید و بدین ترتیب شیعیان اورا ترک گفته و از او دوری گزیدند . مغیره هم آنان را " رافضی " نام نهاد^۱ . رازی گوید : مغیره خود به امامت امام باقر معتقد بود ولی گروهی به امامت مغیره معتقد شدند و به مغیره شهرت یافتند^۲ .

مقدسی تاریخ این نامگذاری را مربوط به اواخر خلافت حضرت علی ، یعنی در حدود یک قرن پیش از زید بن علی ، می داند^۳ . وی در این اظهار نظر تنهاست و همفکری ندارد . برخی از مورخان بین رافضی و زیدی فرقی ندانسته و زیدیه را رافضی نامیده اند . مثلاً " ابن عبدربه ، از پیروان زید بن علی به عنوان زیدی های رافضی تعبیر کرده است^۴ . سفرائینی ، رافضی ها را به سه گروه : زیدیه ، کیسانیه و امامیه تقسیم کرده است^۵ . حقیقت اینست که میان زیدی و رافضی تضاد هست و زیدی رانمی توان رافضی نامید . زیرا رافضی ها کسانی هستند که زید بن علی را ترک کردند و زیدی ها کسانی هستند که او را یاری کردند و به امامت او گرویدند .

برخی از شیعیان در توجیه این نامگذاری و برای از بین بردن حالت ناخوش آیند این نام ، چنین گفته اند : در امامت حضرت موسی گروهی بوده اند که در برابر حقیقت گردن نهاده و از باطل تبری جسته بودند . این گروه به رافضی شهرت یافته اند^۶ . آنها معتقدند که رافضی به معنای دعوت کننده به سوی حق می باشد ، چون شیعیان مردم راهمواره به حق و حقیقت دعوت می کردند به رافضی معروف شدند . برخی دیگر همین مطلب را چنین توضیح داده اند : حضرت علی (ع) لحظه ای جز خدا را نپرستید و شیعیان او لحظه ای در برابر گوساله^۷ این امت سر تعظیم فرود نیاوردند ، از این روه شیعیان او رافضی گفتند . گوساله پرستان قوم موسی در صد کشتن هارون برآمدند

- ۱- فرق الشیعه ص ۸۳
- ۲- الزینه ، برگ ۲۱۴ (نسخه خطی)
- ۳- احسن التقاسیم ص ۳۸
- ۴- العقد الفرید ج ۲ ص ۴۰۹
- ۵- التبصیر فی الدین ص ۳۲
- ۶- الزینه ، برگ ۲۱۴ (نسخه خطی)

و گوساله پرستان امت در صد کشتن علی برآمدند و پیروان آن حضرت را رافضی نام نهادند . طبری با این تعبیر می خواهد رافضی ها را از هر گونه شرکی به دور معرفی کند و در مقابل ، این حزم می خواهد رافضی ها را غیر مسلمان جلوه دهد^۸ چرا که او در نکوهش شیعیان از هیچ تهمت و غرض ورزی دریغ نکرده است .

به هر حال ما خیال می کنیم که نامگذاری شیعیان به رافضی در زمان زید و به دست او انجام یافته است و انگیزه های این نام گذاری دوری جستن آنان از زید و تنها گذاشتن در صحنه نبرد با اموی ها بوده است .

۱- المستر شد ص ۱۱۱
 ۲- الفصل فی الا هواء والنحل والملل ج ۲ ص ۷۸

فرقه‌های شیعه

شیعه در آغاز پیدایش خود، یک فرقه صددرصد مذهبی بود که روشنترین ویژگی آن، اعتقاد به شایستگی علی بن ابیطالب (ع) برای خلافت بود، زیرا خلافت برای آنها پیش از آنکه به عنوان یک مسئله سیاسی مطرح باشد، به عنوان یک مسئله مذهبی مطرح بود. همه شیعیان بعد از شهادت امیرمؤمنان به امامت و پیشوایی فرزندان بزرگوارش امام حسن و پس از ایشان به امامت امام حسین معتقد شدند و هرگز اختلافی در این زمینه پدید نیامد و حتی یک نفر هم به امامت دیگری معتقد نشد.

اما در این میان گروهی در عهد علی بن ابیطالب (ع) پیدا شدند که در حق آن حضرت غلو کردند و به الوهیت و مقدس بودن او معتقد شدند و به غلاجه شهرت یافتند که البته آنها را نمی‌توان از فرقه‌های شیعه به شمار آورد. پیروان عبدالله بن سبا یکی از این فرقه‌هاست که می‌گفتند: "علی برابر سواراست، رعد صدا، و برق تازیانه اوست" که امیرمؤمنان شخصاً با عقاید آنها به مبارزه برخاست و آنها را در آتش سوزانید و ریشه کن ساخت.* لازم به یاد آوری است که شیعیان، از آنها بی‌زاری می‌جویند و آنها را از فرقه‌های شیعه به شمار نمی‌آورند. هنگامی که غلاجه را بیرون از فرقه‌های شیعه بدانیم، می‌توانیم بگوئیم که تا عهد امام حسین هیچ اختلافی در میان شیعیان پدید نیامده است. شهادت امام حسین آغاز اختلاف و پدید آمدن فرقه‌های مختلف شیعه می‌باشد.

- ۱- خطط مقریزی، ج ۲ ص ۳۵۱
- ۲- السیاده العربیه، ص ۷۹
- * در مورد پیروان عبدالله بن سبا و صحت و سقم عقاید منسوب به آنها به کتاب "عبدالله بن سبا"، تألیف: سید مرتضی عسکری مراجعه شود.
- ۳- التفکیر الفلسفی فی الاسلام، ج ۱ ص ۱۷۳
- ۴- المقالات والفرق قمی ص ۷۰، حورالعین حمیری ص ۱۸۰

دربریخی از منابع تاریخی، از شهادت حضرت علی به عنوان نقطه آغاز اختلاف یاد شده است^۱ ولی نمی‌توان دلیل علمی بر آن پیدا کرد، زیرا همه گروه‌های مختلف شیعه به امامت امام حسن و امام حسین عقیده داشتند و اختلافی در این زمینه یافت نمی‌شود. نتیجه اینکه نقطه آغاز پیدایش فرقه‌های مختلف شیعه، بعد از شهادت امام حسین می‌باشد و پیش از آن اختلافی در بین نبوده است.^۲

سبب اختلاف شیعه و تقسیم آن به فرقه‌های مختلف، به مسئله خلافت و امامت باز می‌گردد.^۳ از آنجا که امامت اساس اختلاف را تشکیل می‌داد، بحث پیرامون مشروعیت و یا عدم مشروعیت خلافت خلفای راشدین راه دنبال آورد. پیداست که ظهور فرقه‌های مختلف شیعه ریشه مذهبی داشت و فرقه‌های مختلف از اینجا پدید آمد که هر گروهی عقیده اش را ابراز کرده و برای اثبات حقانیت آن اقامه برهان می‌کرد و تا پای جان از آن به دفاع می‌پرداخت.

سلیم کوفی که از یاران نزدیک حضرت علی است می‌گوید: از امیرمؤمنان شنیدم که فرمود: امت اسلامی به ۷۳ گروه تقسیم می‌شود که ۷۲ گروه آن درد و دوزخ و یک گروه آن در بهشت است. از این ۷۳ گروه، ۱۳ گروه به محبت و ولایت ما منسوب هستند که ۱۲ گروه آن درد و دوزخ و فقط یک گروه آن در بهشت است.^۴

دربریخی از منابع تاریخی، تعدادی از فرقه‌های شیعه را بازگو کرده اند که دربرخی از آنها از غلاجه نیز به عنوان گروهی از شیعه یاد شده است. مثلاً "ابن قتیبه از هشت گروه شیعه بحث کرده که یکی از آنها سبا^۵ است، در صورتیکه آنها از گروه غلاجه هستند نه شیعه، زیرا معنای تشیع پیروی حضرت علی است نه ستایش و پرستش او. بدیهی است که پرستش غیر از

۱- البدء والتاریخ مقدسی، ج ۵ ص ۱۲۵

۲- الشیعه بین الأشاعره والمعتزله ص ۶۰

۳- عقیده الشیعه، رونالد سن ص ۱۱۸

۴- سقیفه ص ۸۴

* می‌گویند عبدالله بن سبا فردیهودی مسلمان شده ای بوده که به الوهیت علی معتقد بوده است و حضرت علی او را تبعید کرده. رجال کشی ص ۳۰ ولی به تحقیق علامه سید مرتضی عسکری، اساساً "عبدالله سبا" مردی موهوم بوده که دشمنان شیعه آنرا جعل کرده و ساخته اند. برای تحقیق بیشتر به کتاب عبدالله بن سبا، آقای عسکری مراجعه شود. م

۵- المعارف ص ۶۲۲

پیروی است . از این رو پیدایش فرقه های مختلف شیعه به مسئله امامت مربوط می شود پس^۱ .
 قمی از ۲۲ گروه شیعه نام می برد و اساس آنها را به سه گروه اصلی : زیدیه ، امامیه و
 غلام برمی گرداند^۲ . بغدادی شیعیان را پس از عهد حضرت علی به چهار گروه : زیدیه ،
 کیسانیه ، امامیه و غلام تقسیم کرده آنگاه شاخه های فرعی هر گروهی را بازگو می کند^۳ . اشعری
 آنها را به سه گروه اصلی : زیدیه ، غلام و رافضی تقسیم کرده ، و فرقه های فرعی آنها را نیز
 بیان می کند^۴ . مسعودی شمار فرقه های شیعه را به ۷۳ گروه می رساند^۵ . مقدسی شیعیان را
 بر حسب اخلاص در محبت علی ، افراط در ذم عثمان ، تمایل به شیخین و اعتقاد به الوهیت
 حضرت علی (سأ به) ؛ به سه گروه تقسیم می کند که این تقسیم نیز اشتباه است زیرا غلام
 را از گروه های شیعه به شمار آورده است در صورتیکه حضرت علی (ع) شخصا آنها را رد کرده
 است .

در تاریخ ، افرادی یافت شده اند که شیعه را به طور مطلق اهل ضلالت نامیده اند .
 که یکی از آنها " ملطی " است که آنها را به ۱۸ گروه تقسیم کرده ، و همه را اهل ضلالت نام
 نهاده است^۷ .

شیخ مفید شیعه را به دو گروه اصلی : زیدی و امامی تقسیم کرده ، می فرماید : امامیه
 در موضوع امامت به نصوص اعتماد می کنند و زیدی ها پس از امام حسن و امام حسین به
 دعوت و جهاد اعتقاد دارند^۸ . اسفرائینی هم آنها را به سه گروه تقسیم می کند : زیدی ، امامی
 و کیسانی^۹ . حنفی نیز آنها را به زیدی ، امامی و غلام تقسیم می کند^{۱۰} . شهرستانی ، آنها را به
 پنج گروه تقسیم می کند : زیدی ، کیسانی ، امامی ، اسماعیلی و غلام^{۱۱} ! حمیری نیز آنها

را به شش گروه تقسیم می کند : سبأیه ، صحابیه ، کاملیه ، زیدیه و امامیه^۱ .

از بحث و بررسی مطالب یاد شده به این نتیجه می رسیم که منابع تاریخی در این
 مورد به شدت متفاوت است . در این میان علمای کلام و عقاید ، تقسیم قابل اعتمادی ارائه
 نداده اند . فقط می توانیم از همه مطالب یاد شده به این نتیجه برسیم که پیروان اهل بیت
 به سه گروه اصلی تقسیم می شوند که هر یک از آنها به گروه های کوچکتری تقسیم می شوند .

سه گروه اصلی به این قرار است :

الف - امامی اثنا عشری (دوازده امامی)

ب - زیدی

پ - کیسانی

امامیه به پیشوای و امامت ۱۲ امام معصوم از اهل بیت پیامبر (ص) معتقد هستند که
 نخستین آنها علی بن ابیطالب و یازده تن دیگر از اولاد او و از نسل امام حسین هستند که
 آخرین آنها مهدی موعود می باشد .

زیدیه به پیشوای زید بن علی (زید شهید ، پسر امام زین العابدین) و هر کسی از
 اهل بیت که در برابر ستمگران قیام کند و دشمنش بکشد ، معتقد هستند ، آنها امامت را مشروط به
 دعوت و جهاد می دانند ، و نه به نص .

کیسانیه به پیشوای محمد حنیفه برادر امام حسین معتقد هستند .

لازم به تذکر است که گروه های فراوان دیگری که در محبت و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت
 و نیز خلافت بلا فصل امیر مؤمنان شریک هستند ، وجود دارند که همگی از این سه گروه سرچشمه
 گرفته اند^۲ .

اینک به بررسی فشرده سه گروه اصلی می پردازیم .

- ۱- فرق الشعیه نوبختی ص ۲
- ۲- المقالات والفرق ص ۱۵۵
- ۳- الفرق بین الفرق ص ۲۱
- ۴- مقالات اسلامیین ص ۵
- ۵- مروج الذهب ، ج ۳ ص ۳۲۱
- ۶- البدء والتاریخ ، ج ص ۱۲۵
- ۷- النبیته والرد علی اهل الاهواء والبدع ص ۱۸
- ۸- ارشاد مفید ص ۱۹۵
- ۹- التیسیر فی الدین ص ۳۲
- ۱۰- الفرق المنتزقه ص ۳۰
- ۱۱- ملل ونحل ج ۱ ص ۱۹۵

۱- حورالعین ص ۱۵۴

۲- التنبیه والرد علی ناهل الاهواء والبدع ص ۱۸

الف : دوازده امامی

به شیعیان دوازده امامی از آن جهت امامیه گفته می‌شود که به وجوب نصب امام از طرف حضرت پروردگار معتقد هستند. امامیه به امامت حضرت علی از طرف خدا و به نص وصیت صریح پیامبر (ص) اعتقاد راسخ دارند^۱ و امامت را اصلی از اصول دین می‌شمارند^۲. امامیه در مورد امامان اهل بیت اعتقاد راسخ و استوار دارند و از هر کسی که در مورد یکی از امامان معصوم غلو کند بیزار می‌جویند^۳.

به امامیه، از آن جهت اثنا عشری گفته می‌شود که پیشوایان معصوم را پس از پیامبر اکرم (ص) دوازده تن، به قرار زیر می‌دانند:

الف - امام علی، پسر ابیطالب

ب - امام حسن مجتبی، فرزند امام علی

پ - امام حسین سیدالشهداء، فرزند امام علی

ت - امام زین العابدین، فرزند امام حسین

ث - امام محمدباقر، فرزند امام زین العابدین

ج - امام جعفر صادق، فرزند امام باقر

چ - امام موسی کاظم، فرزند امام صادق

ح - امام رضا، فرزند امام موسی کاظم

خ - امام محمدتقی الجواد، فرزند امام رضا

د - امام علی نقی الهادی، فرزند امام جواد

ذ - امام حسن العسكري، فرزند امام هادی

ر - امام مهدی، فرزند امام حسن العسكري^۴

۱- المقالات والفرق ص ۱۵۴

۲- الشیعه ص ۷۳

۳- اعیان الشیعه ص ۲۱

۴- البدء والتاریخ، ج ۵ ص ۱۲۵

امامیه معتقد است که پیامبر اکرم (ص) از امام های معصوم به صراحت خبر داده است*
امام صادق از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که خطاب به اصحاب خود فرمود: *بسمه شب قدر ایمان بیاورید که شب قدر از آن علی و یازده تن از فرزندان اوست*^۱.
زراره بن اعین از امام صادق نقل می‌کند که دوازده امام معصوم از آل محمد محدث هستند^۲.

امامیه در مورد فرد فرد امامان به نص معتقد بوده و می‌گویند: پیامبر اکرم (ص) در مورد یکایک امامان به اسم و نسبت صریحاً "خبر داده و بر امامت هر یک از آنها" نص فرموده است. پیامبر (ص) بارها فرموده است: *من سرور انبیاء و علی سرور اوصیاء است، جانشینان من دوازده تن هستند که نخستین آنها علی و واپسین آنها حضرت مهدی است*^۳.
امامیه، پیشوایان خود را از هر لغزشی مصون و معصوم می‌دانند^۴.
شیعیان اثنا عشری، اسامی امامهای راتاپایان جهان به همان ترتیب یاد شده

* در کتابهای اهل سنت نیز از خلفای دوازده گانه سخن به میان آمده که بدون تردید مربوط به امامان معصوم می‌باشد.
بعضی از شعرای شیعه درباره امامان اشعاری سروده اند که مقدسی در "البدء والتاریخ" آنها را نقل کرده است:

ادین بدین المصطفی ووصیه	والطاهرین وسید العباد
ومحمد وبعفرین محمد	وسمی مبعوث لشط الوادی
وعلی الرضی ثم محمد	وعلی المعصوم ثم الهادی
حسن واکرم بعده یا مامتا	بالقائم المستور للمیمساده

و درجائی می‌گوید:

انا مولی للنبی ثم للهنای علی

و ثمان بعد سبطیه و مستور خفی

من به دین مصطفی و وحی او و فرزندان پاک او هستم، (آنان) سید عابدان، محمد (باقر) جعفر بن محمد و هسنام مبعوث وادی (طور، موسی) علی رضا، سپس محمد علی معصوم و حسن (عسکری) و بعد از او امام قائم را که روز میعاد پنهان است، گرامی می‌دارم. در ادامه می‌گویند:

من بنده پیامبر و علی (هدایت یافته) و هشت نفر بعد از دوازده (حسن و حسین) و امام پنهانی هستم. "مترجمان"

۱- اصول کافی، ج ۱ ص ۵۳۳

۲- همان ماخذ

۳- تلخیص الشافی ج ۴ ص ۱۴۹

۴- البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۱۲۷

و آنها، علاوه بر اینکه امامان را از رموز و اسرار آگاه می‌دانند، به تقیسه، غیبت و قیام مهدی (ع) نیز معتقدند.^۲

امامیه همچنین به تقیه و پند معتقد هستند.^۳ امامت، عصمت و نص بر امامان را واجب می‌دانند.^۴ به نظر آنها هرکس به اینها معتقد نباشد، شیعه امامی نخواهد بود. به عقیده امامیه، هرکس در حالیکه امام زمانش را شناخته ازدنیا برود، در عهد جاهلیت ازدنیا رفته است.^۵

امامیه، امامت را پس از امام حسین در فرزندان آن حضرت بطور پیوسته (هر فرزندی پس از پدر خود) می‌داند و معتقد است که پیامبر اکرم (ص) صریحاً "به آنها نص کرده است".^۶ آنها معتقدند که شناسائی امام یکی از شرائط ایمان است.^۷ و کسانی که به امامت آنها عقیده ندارند بیراهه رفته اند.^۸ فخر رازی می‌گوید که امامیه، صحابه را تکفیر می‌کند.

امامیه معتقد است که پس از شهادت حضرت علی، امامت به فرزند والا تبارش امام حسن منتقل شده است. کلینی روایت می‌کند که امیر مومنین در آخرین لحظات زندگی، پسرش امام حسن را فراخواند و خطاب به او فرمود: پسر من نزدیک شوتا اسرار امامت را که پیامبر اکرم (ص) در او پاسبین لحظات زندگی اش به من بیان فرمود، برایت بازگو کنم.^۹ در کتب معتبر آمده است که پیامبر اکرم (ص) امام حسن و امام حسین را خلیلی دوست می‌داشت و آنها را سرور جوانان بهشتی می‌خواند.^{۱۰}

شیعه روایت می‌کند که نام حسن و حسین را پیامبر بزرگوار شخصاً (به استناد پیک وحی) بر آنها نهاده است.^{۱۱} و در حق آنها فرموده است: این دو فرزند من، امام هستند چه بنشینند و یا به پا خیزند!^{۱۲}

- ۱- التنبیه والاشراف ص ۲۳۳
- ۲- مقدمه ابن خلدون ص ۳۵۶
- ۳- التنبیه والرد... ص ۱۸
- ۴- الفصول المحناره، ج ۲ ص ۸۱
- ۵- الفرق المنتزقه ص ۳۰
- ۶- المثل والنحل، ج ۱ ص ۲۱۸
- ۷- الحور العین ص ۱۵۷
- ۸- البداء والتاریخ ج ۵ ص ۱۲۶
- ۹- اصول کافی، ج ۱ ص ۱۹۸
- ۱۰- العقد الفرید، ج ۴ ص ۲۶۴
- ۱۱- دلائل الامامه ص ۶۰

به عقیده شیعیان، امامت بعد از امام حسن به امام حسین، و پس از وی به فرزندان او منتقل شده است. شیعیان در توجیه اینکه چگونه امامت به فرزندان امام حسین منتقل شده در صورتیکه امام حسن برادر بزرگتر می‌باشد، می‌گویند: امامت انتصابی و به فرمان خداست و ربطی به سن و سال ندارد، چنانکه با وجود حضرت موسی خداوند نبوت را در فرزندان برادر کوچکتر او یعنی حضرت هارون قرارداد! شیعیان بعد از امام حسین، فرزند بزرگوارش امام زین العابدین را شایسته امامت می‌دانند.^۱

کلینی روایت می‌کند که امام حسین لحظاتی پیش از شهادت خود، نامه مهر شده‌ای را به دخترش فاطمه داد که به زین العابدین بدهد و تصریح فرمود که او نیز پس از خود، پسرش محمد باقر را به امامت معرفی کند.^۲

امام باقر کسی است که علم و فقه و دیانت را بهم گرد آورد.^۳

امامت امام باقر از طرف پدرش اعلام شده و قسمتی از نصهای مربوط به امامت او را کلینی در کافی آورده است.^۴ وی گوید: پدر حضرت باقر در حالیکه قدم می‌زد به آنگاهی کرد و فرمود و نریدان من علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین* . شیعیان اثنی عشری پس از امام باقر فرزندش امام جعفر صادق را به امامت می‌شناسند.

امام صادق داناترین مردم به احکام شریعت و مشهور به زهد و تقوی بود.

ابوحنیفه گوید: من هرگز کسی را داناتر از جعفر صادق ندیده‌ام.^۵

رونالدسن Ronaldson می‌گوید: امام صادق خود را به کلی از سیاست* کنار کشید.^۶

امامیه بعد از امام صادق، فرزندش حضرت موسی بن جعفر را به امامت می‌شناسد.

حضرت موسی بن جعفر به عبادت و کثرت نماز و روزه مشهور بود و در پرتو اخلاق

معجز آسا و کظم غیظ (فرو بردن خشم) فوق العاده اش به "کاظم" ملقب شده است.^۷

- ۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۴۷
- ۲- ارشاد مفید ص ۲۵۴
- ۳- اصول کافی ج ۱ ص ۳۰۳
- * ما اراده کردیم که منت گذاریم بر آنهائیکه در زمین مستضعف شده اند، آنان را پیشوا و وارثان زمین نمائیم.
- ۴- الوافی بالوفیات، ج ۴ ص ۱۰۲
- ۵- اصول کافی، ج ۱ ص ۳۰۳
- ۶- تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۶ ص ۴۵
- *
- ۷- عقیده الشیعه ص ۱۳۹
- ۸- ارشاد مفید ص ۳۰۰

حضرت موسی بن جعفر، پسرش امام رضا را به امامت معرفی کرد و فرمود: پسر من پس از من جانشین من بوده، رهبری امت را به عهده خواهد گرفت.^۱

بعد از امام رضا، شیعیان به امامت پسرش امام محمد تقی جواد معتقد شدند و روایت می کنند که امام رضا درباره اش فرمود: پسر من جواد را به جانشینی خود برگزیدم و در جای خود قرار دادم.^۲

شیعیان بعد از امام جواد به امامت پسرش امام علی النقی و بعد از او به امامت پسرش امام حسن عسکری و سرانجام به امامت پسر بزرگوارش حضرت مهدی (عج) که دوازدهمین امام است، معتقدند. حضرت مهدی (عج) در سامرا دیده به جهان گشود سپس از دیده ها ناپدید گشت، تاروی به امر پروردگار ظاهر شود و عدالت را بر سر تاسر جهان بگستراند.^۳

بنابراین بعد از امام حسین، امامت در میان شیعه از پدر به پسر منتقل می شود و این ترتیب مطابق نص رسول اکرم (ص) می باشد و پایه اعتقادات شیعه را فقط و فقط نص رسیده از پیامبر (ص) تشکیل می دهد.

شیعه امامیه از نظر فزونی پیروان و پراکندگی آنها در اقطار جهان، بزرگترین فرقه شیعه در جهان بوده، زعامت مراکز مهم شیعه در جهان را به عهده دارند.

ب: کیسانیه

دومین گروه از گروه های اصلی شیعه کیسانیه است.

پس از شهادت امام حسین (ع) در میان شیعیان در مورد جانشینی وی اختلاف پدید آمد، گروهی به امامت محمد حنیفه گرویدند و به اینگونه، گروه کیسانیه به وجود آمد.

محمد حنیفه فرزند برومند حضرت علی علیه السلام از غیر فاطمه زهرا (س) می باشد که در جنگ جمل پرچمدار سپاه علی بود.^۱ کیسانیه پیرو مختار بن ابی عبیده ثقفی می باشند، که نخست خارجی بود، سپس زبیری و آنگاه شیعه و سرانجام کیسانی شد.^۲

اینک ببینیم چرا به پیروان محمد حنیفه، کیسانی گفته می شود؟! ابلاذری آنها را به کیسان خادم عربنه و سر لشکر سپاه مختار منسوب دانسته است.^۳ نوبختی معتقد است کیسان لقب مختار می باشد و سبب شهرت یافتن مختار به این لقب، به جهت سر لشکرش ابوعمیره است که نام او کیسان بوده است.^۴ مسعودی می گوید: لقب مختار "کیسان" و کنیه او ابوعمیره می باشد و اضافه می کند که این لقب را حضرت علی (ع) به او داده است.^۵ شیخ مفید، کیسانیه را نخستین گروهی می داند که از شاهرام هدایت منحرف شده به بیراهه رفتند، و معتقد است که کیسان نام پیشین مختار بوده است. شهرستانی آنها را منسوب به کیسان خادم حضرت علی دانسته است.^۶

حمیری آنها را پیرو "کیسان" از قبیله بجیلیه که در کوفه اقامت داشتند، دانسته است.^۷

۱- البدء والتاریخ، ج ۵ ص ۱۳۱

۲- المعارف ابن قتیبه ص ۶۳۳

۳- الملل والنحل ج ۱ ص ۱۹۷ (در مورد شخصیت مختار و نادرست بودن این نسبت رجوع شود به کتاب انتقام یا انقلاب کوفه، اثر تحقیقی برادره ایشمنند آقای محمد حسن محمدی

ص ۱۱۳-۱۴۳

۴- انساب الاشراف، ج ۵ ص ۲۳۷

۵- فرق الشیعه ص ۴۵

۶- مروج الذهب، ج ۳ ص ۸۷

۷- الملل والنحل ج ۱ ص ۱۹۶

۸- الحورالعین ص ۱۸۲

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۳۱۲

۲- همان مدرک

۳- دلائل الاما مه ص ۲۱۷

از تحقیق و پژوهش در مورد علت نامگذاری این فرقه به کیسانیه به نتیجه قابل اعتمادی نمی‌رسیم. آنچه مسلم است اینست که مختار به کیسان شناخته می‌شود و کیسانیه پیرو مختار و معتقد به امامت جناب محمد حنیفه بوده‌اند.

کیسانی‌ها در مورد درگذشت محمد حنیفه اختلاف نظر دارند، گروهی از آنان معتقدند که اوزنده است و در کوهی به نام رضوی در میان مکه و مدینه زندگی می‌کند. این گروه روایات حضرت مهدی را با او تطبیق کرده‌اند و او را مهدی موعود می‌پندارند و درباره محمد حنیفه داستانهای شگفت‌انگیزی نقل می‌کنند. آنها می‌گویند: او در کوه رضوی زندگی می‌کند، شیری از طرف راست و پلنگی از طرف چپ او را همراهی می‌کنند، فرشتگان با او سخن می‌گویند، خوراک او با دادن و شامگاهان از جانب پروردگارش نازل می‌شود، او زنده است و نمی‌میرد تا به فرمان پروردگار ظهور کند و جهان را پس از آنکه پرازم و ستم شده به عدل و داد آبادان کند.

در مورد سبب ناپدید شدن او اختلاف کرده‌اند، برخی معتقدند که جز خدا کسی راز آنرا نمی‌داند. برخی دیگر معتقدند که خداوند او را از باب مجازات در کوه رضوی حبس کرده است زیرا او پس از شهادت امام حسین به سوی یزید رفته، از او امان نامه درخواست کرده است.^۴ گروهی دیگر درگذشت او را پذیرا شده، در مورد امام بعد از او اختلاف کرده‌اند.

در برخی منابع، اسماعیل بن محمد، شاعر معروف حمیری، در این زمینه اشعاری دارد که ترجمه اش چنین است:

"ای کوه رضوی چه دردناک است اندوه‌های ساکن تو، وجه دردناک است اندوه‌های مادر فراق او!"

"ای فرزند پیامبر، تا به کی؟ وجه زمان درازی، به دور از ماندگی خواهی کرد؟"

۱- مروج الذهب ج ۳ ص ۸۷

۲- فرق الشیعه ص ۴۵

۳- الفصل فی الاهواء والملل ج ۴ ص ۱۷۹ و اعتقادات فرق المسلمین والمشرکین ص ۶۲

۴- الفرق بین الفرق ص ۵۲

۵- مروج الذهب ج ۳ ص ۸۸، اعتقادات فرق المسلمین والمشرکین ص ۶۲، الزینه برگ ۱۰۲ (نسخه خطی)

و بعد می‌افزاید*:

"ای کوه رضوی، چرا ساکن تو از دیده‌ها ناپدید است؟ تا به کی اورا از دیده‌ها ناپدید نگه خواهی داشت، تو که با ما نزدیک هستی!؟"

"ای فرزند علی وای همنام و هم کنیه پیامبر، دلم از فراق تو در سوز و گداز است! اگر به درازی عمر نوح از دیدگان ما ناپدید شوی، هیچ تردیدی در دل‌های ما پدید نمی‌شود که تو روزی پدیدار خواهی شد!"

به طوری که در اشعار حمیری نیز منعکس است، گروه کیسانی، جناب محمد حنیفه را همان مهدی موعود می‌پندارند.

کیسانیه به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند که برخی از آنها به قرار زیر است:

الف - کرنیه: که به پیروان کرنب ضریر^۳ گفته می‌شود.

ب - هاشمیه: پیروان ابوهاشم، پسر محمد حنیفه^۴ که معتقدند امامت از محمد حنیفه به پسرش ابوهاشم انتقال یافته است. آنها می‌گویند ابوهاشم پیش از مرگ خود، محمد، نواده ابن عباس را به جانشینی خود برگزیده است و به وسیله آنها دعوت به خراسان انتقال یافته است.

پ - مختاریه: پیروان مختار بن ابی عبیده ثقفی، که به رولیت ملطی پیامبرش پنداشته‌اند.^۵

ولی رازی معتقد است که آنها بعد از امام حسین به امامت محمد حنیفه معتقد شده و مختار را جانشین او پنداشته‌اند.^۶

* یا شعب رضوی مالمن بک لایری
یا بن الوصی ویاسمی محمد
لوغاب عناعمر نوح ایقنت

یا شعب رضوی ان فیک لطیبا
هجر الانیس وحل طلا بارادا

من آل احمد طاهرا "معمودا"
فیند یراعی انما "واسودا"

۱- فرق الشیعه

۲- المقالات والفرق ص ۲۶

۳- البیده والتاریخ ج ۵ ص ۱۲۸

۴- الملل والنحل ج ۱ ص ۲۰۱

۵- التنبیه والرد علی اهل الاهواء ص ۱۸

۶- اعتقادات فرق المسلمین والمشرکین ص ۶۲

ت : خشویه : یاران ابراهیم اشتر که به هنگام رو در رویی با ابن زیاد چماق بدست داشته اند و به همین سبب به خشویه شهرت یافته اند!

م سعودی به جای ابن زیاد ، مصعب بن زبیر را نوشته است.^۲

ث - راوندیه : پیروان ابوهریره که امامت را بعد از ابو هاشم از آن محمد ، نواده ابن عباس دانسته اند و استدلال می کنند که پس از رسول اکرم (ص) خلافت از آن عباس است زیرا عموم مقدم بر پسر عمو است.^۳

راوندیه به آیه ارت* استدلال کرده می گویند : خلافت حق عباس بود ، چون پس از رحلت پیامبر او را از حق خود محروم کردند ، ولذا خداوند به نواده اش ، محمد بازگردانید.^۴

اینها مهمترین گروههای کیسانیه بودند که در کتابهای ملل و نحل بدان اشاره شده است و مسلماً " در میان گروههای یاد شده که دین عبارت از پیروی یک رهبر شایسته است و به قدری در این عقیده استوار هستند که هر نصی با آن سازگار نباشد تا ویلش می کنند.^۵

کیسانیه در مورد رجعت معتقدند که : پیامبر اکرم (ص) یکبار دیگر پایه عرصه جهان می گذارد و همه پیامبران برمی گردند و به او ایمان می آورند . حضرت امیر مؤمنان برمی گردد و معاویه رامی کشد و آل ابی سفیان راریشه کن می سازد . شام را ویران می کند و بصره را در آب غرق می سازد.^۶

کیسانیه بسا را در تمام مراحلش (در مقام علم و اراده و امر) بر خدا جایز می شمارند ، و این شاید بدین دلیل باشد که مختار در مورد آینده پیشگوئی می کرد ، هر کجا پیشگوئی اش واقع می شد آنرا دلیل صدق گفتار خود قرار می داد و هر کجا که برخلاف گفته اش واقع می شد ، می گفت : برای خدا بدا حاصل شده است.^۷

۱- المعارف ص ۶۳۲ ، الاعلاق النفیسه ج ۷ ص ۳۱۸

۲- مروج الذهب ج ۳ ص ۱۰۶

۳- مقالات الاسلامیین ص ۲۱

۴- البیدء والتاریخ ج ۵ ص ۱۳۱

* سوره انفال ، آیه ۷۵

۵- العبر ، ابن خلدون ج ۳ ص ۱۷۲

۶- ملل و نحل ، ج ۱ ص ۱۹۶

۷- فرق الشیعه نوبختی ص ۶۲

۸- الملل و النحل ج ۱ ص ۱۶۷

بغدادی در تفسیر بدا چنین می گوید : مختار به لشکر خود وعده پیروزی داد ، هنگامی که دولشکر در مدائن در برابر یکدیگر صف آرائی کردند ، لشکر مختار شکست خورد و فرمانده لشکر به قتل رسید ، برخی از سران لشکر به مختار مراجعه کردند که چگونه به ما وعده پیروزی داده بودی ؟ مختار در پاسخ گفت : خداوند به من وعده پیروزی داده بود و لکن برای خدا ، بدا حاصل شد . آنگاه به آیه شریفه : *یمحو الله ما یشاء ویثبت : خداوند آنچه را که بخواهد محو و آنچه را که بخواهد برپا می دارد* استدلال کرد :

بدا در مورد ما عبارت از این است که در مورد چیزی که قبلاً تصمیم گرفته بودیم تجدید نظر کنیم و برخلاف تصمیم پیشین تصمیم دیگری بگیریم . بدا به این معنی در مورد ما بسیار طبیعی است ، زیرا همواره ممکن است حوادثی روی دهد که افکار ما را در گون سازد و ما را وادار کند که از تصمیم پیشین خود چشم ببوشیم . پرواضح است که بدا به این معنی از نادانی ما از حوادث بعدی و از ندانمات ما از تصمیم قبلی سرچشمه می گیرد ، و بدا به این معنی هرگز نمی تواند برخداوند دانا و توانا عارض شود ، زیرا که آن مستلزم جهل و نقص است و آن برخدا محال است.^۱

آنچه که بدا را در مورد خداوند نمی پذیرند ، از بدا چنین برداشت می کنند و مطابق برداشت خود ، معتقدین به بدا را تکفیر می کنند.^۲ اگر معنی بدا در مورد خداوند نیز همان باشد حق با آنهاست ، چنانکه امام صادق (ع) می فرماید : هر کس خیال کند که برای خداوند بدا در اثر ندانمات از گذشته حاصل می شود به عقیده مانیز کافر می شود.^۳

شیخ مفید معتقد است که در اعتقاد به بدا ، اختلافی در میان شیعه امامیه نیست . و همه شیعیان اثنا عشری به اصل بدا اعتقاد دارند و دلیل آن را روایتهای صحیح و فراوانی می دانند که از امامان معصوم رسیده است.^۴

کیسانیه به حلول و تناسخ* نیز عقیده دارند . قمی می نویسد : آنها خیال می کنند که خداوند در بدن پیشوایان حلول می کند ، همانطور که در بدن مخمخ حننقه حلول کرده بود ،

۱- (رعد : ۳۹) الفرق بین الفرق ص ۵۱

۲- عقاید الشیعه ص ۲۱

۳- الفرق بین الفرق ص ۳۸

۴- عقاید مظفر ص ۴۵

۵- اوائل المقالات ص ۱۳

* تناسخ عبارت از حلول روح موجودی ، انسانی ، بعد از مردن ، به بدن انسان دیگر است . م

سپس در بدن عبدالله نواده جعفر طیار حلول کرده است .
مختار معتقد بود که میان نسخ و بسدا فرقی نیست ، زیرا بسدا در اخبار ، مانند
نسخ در احکام است ، اگر نسخ در احکام جایز باشد ، چرا بسدا در اخبار جایز نباشد ؟
اینها مهمترین ویژگیهای عقاید کیسانیه است که باگذشت زمان منقرض شده و دیگر
کسی از پیروان آنها در روی زمین نمانده است و شاید سبب انقراضشان تقسیم شدن آنها به
فرقه های مختلف و ضعف عقایدشان بوده باشد .

زیدیه - گروههای دیگر ، اسماعلیه ، واقفیه

سومین گروه از فرقه های اصلی شیعه ، زیدیه است .

این گروه به امامت زید ، فرزند امام زین العابدین معتقد هستند .

زیدیها ، از نظر تعداد پیروان ، از شیعیان دوازده امامی کمتر هستند و برخلاف امامیه ، نص را
لازم نمی دانند ، بلکه معتقدند که هرکس در برابر ستمگریها قیام کند ، باید همراه او قیام
کرد^۱ ، آنها معتقدند که امامت باید در میان فرزندان حضرت فاطمه باشد ، و می گویند :
هر فاطمی که شمشیر بکشد و مردم را به سوی خود دعوت کند ، اطاعت او همچون اطاعت حضرت
علی بر آنها واجب است^۲ .

زیدیها در کشورهای مختلف ، از جمله یمن ، بلاد جبل و دلیم پراکنده هستند . آنها
به گروههای دیگری نیز تقسیم می شوند که بعداً درباره آنها سخن خواهیم گفت .
گروههای ذکر شده مهمترین گروه های شیعه هستند که شماره پیروان آنها پیش از
دیگر گروهها می باشد .

در اینجا گروههای دیگری نیز وجود دارد که یکی از مهمترین آنها اسماعلیه است .

اسماعیلیه :

فرقه اسماعیلیه پس از شهادت امام جعفر صادق (ع) از شیعه دوازده امامی جدا
شدند . آنها بعد از امام صادق به امامت پسر بزرگوارش اسماعیل معتقد شده اند^۳ .
اسماعیلیه معتقدند که امام صادق (ع) به امامت پسرش اسماعیل اشاره کرده
و شیعیان را به سوی او رهنمون شده است^۴ .

۱- المعارف ابن قتیبه ص ۶۲۲

۲- المقالات والفرق ص ۷۵

۳- همان مدرک ص ۷۹

۴- الزینه ، برگ ۱۵۲ (نسخه خطی)

نظر به اینکه اسماعیل در زمان پدرش امام صادق (ع) دیده از جهان فرو بست؛
فرقه اسماعیلی درگذشت او را انکار کرده^۱ مدعی شدند که امر بر مردم مشتبه شده است.
آنها می‌گویند: از طرف خلفای بنی عباس برای اسماعیل خطر جانی وجود داشت از این رو
برای حفظ جان اسماعیل، شایعه درگذشت او را شایع کردند.^۲
نوبختی می‌گوید: به عقیده اسماعیلی‌ها، اسماعیل زنده است، و از دنیا نمی‌رود
تا روزی که جهان تحت فرمان او قرار بگیرد زیرا پدرش به امامت او فرمان داده و او را
به پیشوایی امت برگزیده است؛^۳ به عقیده اسماعیلی‌ها، او همان قائم آل محمد است.^۴
بغدادی اسماعیلیه را به دو گروه تقسیم می‌کند:
نخست گروهی که منتظر ظهور اسماعیل هستند و او را زنده می‌پندارند و دیگر، گروهی
که معتقدند امام جعفر صادق با اینکه می‌دانست اسماعیل در حیات او وفات خواهد یافت،
او را به امامت منصوب کرد تا به این وسیله امامت پسرش محمد برای مردم ثابت گردد.^۵
ملطی می‌نویسد: اسماعیلی‌ها مخالفان حضرت علی را کافر می‌دانند و از آنها
بیزاری می‌جویند.^۶
هوادران اسماعیلیه هم اکنون در هند به سر می‌برند.
از دیگر فرق شیعه جعفریه یا واقفیه می‌باشد.

واقفیه:

پس از درگذشت امام موسی بن جعفر، گروهی از شیعیان در امامت آن حضرت توقف
کردند* و گفتند که آواز دنیا نرفته است، بلکه از دیده‌ها ناپدید شده و روزی ظهور خواهد کرد
و او قائم آل محمد است. این گروه به واقفیه معروف شدند.^۷
واقفی‌ها به چند گروه تقسیم می‌شوند: گروهی از آنها در امامت حضرت باقر توقف
کرده به رجعت آن حضرت معتقد شده‌اند. گروهی در امامت حضرت موسی بن جعفر توقف

۱- فرق الشیعه ص ۸۹ و حواله ص ۱۵۷

۲- ملل و نحل، ج ۲ ص ۵

۳- فرق الشیعه ص ۸۹

۴- الفرق بین الفرق ص ۶۲

۵- التنبیه والرد علی اهل الایواء ص ۱۸

* از همین جهت به واقفیه شهرت یافته‌اند.

۶- الزینة، برگ ۱۰۲ (نسخه خطی) والبدء والتاریخ ج ۵ ص ۱۲۸

کرده‌اند که به آنها قطعیه نیز گفته می‌شود زیرا امامت را در امام هفتم قطع کرده‌اند و به
امامت امام هشتم معتقد نشده‌اند.^۱
آنها معتقدند که امام هفتم زنده است و پس از آنکه جهان پر از ظلم و ستم گردید،
ظهور کرده، جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد.^۲
به فرقه قطعیه، معطوره و یا موسویه نیز گفته می‌شود.
گروه دیگری نیز به نام محمدیه وجود دارد که درگذشته محمد نفس زکیه را انکار
کرده، در انتظار او به سر می‌برند.
در اینجا به گروه‌های دیگری برمی‌خوریم که از گروه‌های نام برده جدا شده‌اند،
این گروه‌ها از اختلاف در مسئله امامت به وجود آمده‌اند.
از مطالب یا شده به این نتیجه می‌رسیم که زیربنای اختلافات شیعه را مسئله امامت
تشکیل می‌دهد و دلیل جدا شدن آنها به گروه‌های مختلف همین است.

۱- ملل و نحل ج ۱ ص ۲۲۴ (مادر اینجاست متن کتاب را ترجمه کردیم ولی در ملل و نحل مطلب
دقیقا برعکس است، آنجا می‌گوید: آنها که به وفات حضرت موسی بن جعفر، قطع
(یقین) پیدا کردند و به امامت پسرش امام رضا معتقد شدند به آنها "قطعیه" گفته
می‌شود) "مترجمان"
۲- الفصل فی الملل والنحل ج ۴ ص ۱۷۹

فصل دوم

ریشه‌های تاریخی دعوت علوی

بیعت سقیفه و پی آمدهای آن

مهمترین اختلافی که در میان امت اسلامی پدید آمده، اختلافی است که به دنبال رحلت رسول اکرم (ص) روی داد و اساس این اختلاف را مسئله خلافت تشکیل می‌داد، زیرا طائفه انصار در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و در صدد بیعت با رئیس گروه خود سعد بن عباد خزرجی برآمدند!

مهاجران روی در روی آنها ایستادند و گفتند که ما بر این امر از شما شایسته‌تریم؛ اما سرانجام انصار پیشنهاد کردند که یک امیر از مهاجران و یک امیر از انصار انتخاب شود.^۱ هنگامی که ابوبکر و عمر از در درویشی مهاجران با انصار باخبر شدند به همراهی او عبیده جراح به سقیفه رفتند و برتری قریش را بر دیگر قبایله یاد آور شدند و گفتند که چون پیامبر از قریش است، قریش و به ویژه مهاجران برای تصدی پست خلافت شایسته‌تر هستند.^۲ و بنابراین از همه شایسته‌تر هستند زیرا که از تیره قریش و از عشیره پیامبر و از نخستین کسانی هستند که به اسلام مشرف شده‌اند.^۳

آنگاه درگیریهایی لفظی در گرفت و سرانجام بیعت با ابوبکر مسلم شد.

نخستین کسیکه دست بیعت به او داد عمر بن خطاب بود. وی برای بیعت خود و انتخاب ابوبکر از میان مهاجران، به نماز گزاردن او بر جای پیامبر (ص) و همراه بودنش با پیامبر اکرم (ص) در غار ثور استدلال کرد.^۴

آنگاه ابوبکر به مسجد آمد و از مردم بیعت گرفت.

سعد بن عباد که رئیس انصار بود از بیعت او امتناع کرد و در عهد عمر به شام کوچ کرد و در آنجا کشته شد. امیر مؤمنان و عباس عموی پیامبر و دیگر بنی‌هاشم که به کفن و دفن پیامبر (ص) مشغول بودند، از بیعت ابوبکر سرباز زدند. بعدها که بیعت تجدید شد و از امیر مؤمنان خواستند که بیعت کند، از بیعت امتناع کرد و فرمود: به نص پیامبر من به تصدی این مقام از همه شایسته‌ترم، اینک شایسته‌است که ابوبکر دست بیعت به سوی من دراز کند. آنگاه به ابوبکر روی کرده فرمود: کار امت را تباہ کردی، در چنین کار خطیری مشورت نکردی، و حقوق اهل بیت پیامبر را زیر پانهادی.^۳

ابوبکر گفت: آری، و لکن ترسیدم که فتنه‌ای برخیزد. زیرا اگر به دنبال رحلت پیامبر (ص) پیش از آنکه فرصت از بین برود، کار بیعت انجام نمی‌گرفت بیم آن می‌رفت که فتنه بزرگی برخیزد.

ولی اعتراض امیر مؤمنان بر این اساس بود که او از یکطرف پسر عموی پیامبر و شخصیت ممتاز بنی‌هاشم و نخستین کسی است که دعوت اسلام را لبیک گفت^۴، و از طرف دیگر بنی‌هاشم برای تصدی مقام خلافت شایسته‌تر بودند^۵ و در نهایت اینکه او در میان همه مسلمانان از نظر دانش و بینش، فضائل اخلاقی، حسن تدبیر، و اداره امور از همه برتر بود و پیامبر هر وقت به مسافرت می‌رفت، او را به جای خود نصب می‌فرمود.*

یکبار او را در مکه به جای خود نصب کرد تا کارش در مدینه استقرار یابد. و یکبار او را در بستر خود خوابانید و خود به سوی مدینه شتافت. دیگر اینکه او را در مدینه به جای خود نصب کرد و خود رهسپار تبوک شد.^۶

نمونه‌های یاد شده دلیل اعتماد پیامبر بر شایستگی او برای تصدی مقام خلافت و سرپرستی امور مسلمانان است. از این رو پس از رحلت پیامبر هنگامیکه از امیر مؤمنان

۱- مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۰۷

۲- الامامه والسیاسه، ج ۱ ص ۱۱

۳- مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۰۷

۴- الفصول المختاره، ج ۲ ص ۵۱

۵- علی و نبوه، ج ۲ ص ۱۹

* مهمترین نکته به هنگام بازگشت از حجه الوداع در سرزمین غدیر خم به فرمان پروردگار او را به جانشینی خود نصب فرمود. برای آگاهی از منابع و مصادر اهل سنت که اخبار مربوط به غدیر خم را ثبت کرده‌اند به کتاب پیراچ "الغدیر" تألیف علامه امینی مراجعه فرمایید.

۶- المستدرک، طبری ص ۸۹

۱- انساب الاشراف ج ۱ ص ۵۸۳، تاریخ یعقوبی ج ۵۲ ۱۳۲ و ملل و نحل ج ۱ ص ۲۲

۲- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۱۳

۳- السقیفه (سلیم کوفی) ص ۶۹

۴- الامامه والسیاسه ج ۱ ص ۶

۵- تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۲۱

پرسیدند: چه کسی شایسته این مقام است؟ فرمود: مگر جز ما کسی چنین ادعایی دارد؟ از طرفی همه صحابه در مورد برتری علی (ع) در دانش و بینش اتفاق نظر داشتند و از جمله عمر می‌گفت: برترین ما در قضاوت علی است^۱. اما اینکه چرا عمر با چنین اعترافهایی، از وی رو گردانید و با ابوبکر بیعت کرد به خوبی معلوم نیست، و شاید به دلیل فزونی سن و سال ابوبکر بوده باشد.

با اینکه عمر در روز سقیفه بیش از همه برای بیعت گرفتن تلاش کرده بود، یک روز بالای منبر صریحاً^۲ گفت: "بیعت ابوبکر لغزشی بود که خداوند ما را از شرش نگهداشت"^۳. بیعت ابوبکر با واکنش سختی از سوی بنی‌هاشم رو به رو شد، زیرا آنها معتقد بودند که جز اهل بیت پیامبر کسی شایستگی آن مقام را ندارد زیرا آنها در خانه وحی بزرگ شده وزیر نظر و تحت تربیت مخصوص پیامبر پرورش یافته‌اند^۴. از این جهت گروهی از مهاجران و انصار از بیعت او سر باز زدند و به علی بن ابیطالب گرویدند^۵. در روز دوم بیعت، ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح به خدمت عباس عموی پیامبر رفتند و از او خواستند که با ابوبکر بیعت کند و او امتناع کرد.

پس از رحلت رسول اکرم (ص) جناب عباس به خدمت حضرت علی رسیده عرض کرد: یا علی دستت را بده بیعت کنم^۶.

با اینکه عباس عموی پیامبر بود و از نظر سنی بزرگتر از حضرت علی بود ولی هرگز در صدد مخالفت با حضرت علی بر نیامد و هرگز در مورد خلافت با وی مشاجره نکرد. لازم به تذکر است که همه بنی‌هاشم از آغاز کار، بیعت سقیفه را محکوم کردند.

مقدسی می‌نویسد: رسول اکرم (ص) پیش از رحلت خود وبه هنگام شدت بیماری احساس خطر کرد و فرمود: کاغذ و دواتی بیاورید تا نوشته‌ای بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید. آنگاه درگیری میان حاضران روی داد. برخی گفتند: او از شدت درد چنین می‌گوید برخی گفتند: از خودش بیرسید. عمر گفت: نه، از شدت بیماری است^۷...

۱- الامامه والسیاسه ج ۱ ص ۴

۲- علی ونبوه، ج ۲ ص ۱۷

۳- تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۵۵

۴- السقیفه ص ۸۴

۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۲۸

۶- الامامه والسیاسه ج ۱ ص ۴ و الفصول المختاره، ج ۲ ص ۴۸

۷- البدء والتاریخ، ج ۵ ص ۵۹

بدیهی است که پیامبر می‌خواست آن نوشته را بنا به مصلحت مؤمنان بنویسد. به هر حال بنی‌هاشم بیعت را رد کردند و گوشه‌گیری گزیدند، اما برخی از بنی‌امیه آنرا پذیرفتند و در تأیید بیعت کوشیدند.

طبری می‌نویسد: ابوسفیان پیش علی آمد و اظهار کرد که می‌خواهد با علی بیعت کند و نه با غیر او، سپس گفت: ابوبکر کجا و این مقام کجا، در واقع شما (علی و عباس) هستید که از حق خود محروم شده‌اید. ای علی. دستت را بده بیعت کنم^۱. امیرمؤمنان با عمق بینش خود دریافت که او در صدد برانگیختن فتنه است و به همین جهت بیعت او را نپذیرفت.

بعد از بیعت با ابوبکر، حضرت علی (ع) کنج خانه اش نشست و به گردآوری و تنظیم قرآن کریم پرداخت^۲.

طلحه و زبیر گوشه نشینی را برگزیده^۳ همراه دیگر انصار و مهاجرانیکه به حضرت علی گرویده بودند در خانه حضرت فاطمه گرد آمدند^۴ و به اصطلاح دست به تحصن زدند.

ابوبکر عمر را فرستاد که آنها را از خانه حضرت زهرا بیرون کند، و اگر مقاومت کردند با آنها نبرد کند. عمر فرمان خلیفه را اجرا کرد و هیزم آورد که خانه را آتش بزند و بر سر آنها بریزد. حضرت فاطمه چون او را مشاهده کرد فرمود: ای پسر خطاب آیا آمده‌ای که خانه ما را آتش بزنی؟ گفت: آری، مگر اینکه شماره خود را از دیگر مسلمانان جدا نکنید و از راهی که همه می‌روند شما نیز بروید^۵.

از این اقدام جسورانه، کاملاً پیداست که آنها به اهمیت بیعت بنی‌هاشم و به ویژه حضرت علی و یاران او پی برده بودند و گرنه برای بیعت گرفتن از آنها به چنین راههایی متوسل نمی‌شدند. آنها که در خانه حضرت علی گرد آمده بودند، یک یک از خانه علی (ع) بیرون کشیده شده، برای بیعت با خلیفه گسیل شدند^۶، مگر علی بن ابیطالب که بر امتناع خود اصرار ورزید. بعد از این، امیرمؤمنان تمام تلاش و کوشش خود را برای ترتیب

۱- تاریخ طبری، ج ۲ ص ۲۵۹

۲- السقیفه ص ۷۲، انساب الاشراف ج ۱ ص ۷۸، الامامه والسیاسه ج ۱ ص ۱۲، و تاریخ

یعقوبی، ج ۲ ص ۱۵۲

۳- انساب الاشراف، ج ۱ ص ۵۷۳

۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۲۸

۵- العقد الفرید، ج ۴ ص ۲۵۹

۶- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۴۱

و تنظیم قرآن کریم و نگارش آن به دستخط مبارک خود مبدول فرمود^۱ و هنگامی که نگارش آن پایان یافت، آنرا برشته‌ری بار کرده بر مسلمانان عرضه کرد و فرمود: *این قرآن کریم است که آنرا گردآورده‌ام*.^۲ امیرمؤمنان با امکانات آن روز، قرآن را در هفت مجلد گردآورده بود، که در منابع تاریخی، محل آن دقیقاً روشن نیست.

سپس ابوبکر به سوی امیرمؤمنان رفت و به هر وسیله ای بود از وی بیعت گرفت^۳. به نظر می‌رسد امیرمؤمنان هنگامی که از به دست آوردن حق خود مأیوس شد و بیعت بر ابوبکر انجام گرفت، دید که اگر همچنان در بیعت نکردن اصرار بورزد، ممکن است موجب اختلاف در میان مسلمانان گردد و اتحاد و اتفاق مسلمانان از میان برود و اساس دین در معرض خطر قرار بگیرد. بنابراین برای اینکه راه را به روی دشمنان و بداندیشان ببندد^۴ بیعت او را پذیرفت و در مسائل مهم کشوری و لشکری از هیچگونه کمک فکری دریغ نفرمود^۵. امیرمؤمنان تا زمانی که فاطمه زهرا در قید حیات بود، بیعت نکرد و فاطمه نیز با قاطعیت از او می‌خواست که بیعت نکند^۶ به خصوص که خلیفه از اعطای فدک^۷ به او امتناع می‌کرد، و بهانه سی‌آورد که از پیامبر شنیده است: *"ما پیامبران هرگز چیزی از خود به ارث نمی‌گذاریم و هر چه از ما بماند صدقه است"*^۸ از این جهت فاطمه زهرا بر او خشمگین بود و تازنده بود با او سخن نگفت^۹.

فاطمه زهرا شش ماه بعد از رحلت پیامبر (ص) دیده از جهان فرو بست، امیرمؤمنان او را شبانه دفن کرد و طبق وصیتش به خلیفه اطلاع نداد^۹.

۱- السقیفه ص ۷۲

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۵۲

۳-

۴- مائده: ۳

۵- علی و نبوه، ج ۲ ص ۲۱

۶- انساب الاشراف، ج ۱ ص ۵۸۶

۷- فدک اسم قریه ایست در حجاز، فتوح البدان ص ۲۵

* حضرت فاطمه در خطبه معروف خود که خلیفه را استیضاح فرمود با استناد به چندین آیه قرآنی، جعلی بودن این حدیث را برملا کرد. به کتاب پیراج "قدک در تاریخ" از شهید آیت الله صدر مراجعه شود. "مترجمان"

۸- تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۵۷

۹- العقد الفرید، ج ۳ ص ۳۲۵ (و مطابق روایات اهل بیت، شهادت حضرت زهرا، ۷۵ و یا ۹۵ روز بعد از رحلت پیامبر بود) "مترجمان"

طبری می‌نویسد: *سبب بیعت امیرمؤمنان این بود که پس از رحلت فاطمه، در انزوای کامل سیاسی قرار گرفت*^۱ ولی این مطلب درست نیست زیرا هدف علی از خانه نشینی صرفاً جمع آوری قرآن کریم بود.

شیخ مفید این مطلب را که علی ناگزیر از بیعت شد نمی‌پذیرد و معتقد است که تنها برای مصلحت مسلمین^۲ و جلوگیری از بروز فتنه بیعت کرد^۳.

ابن عبدربه می‌گوید: *امیرمؤمنان به هنگام بیعت فرمود: تردیدی ندارم که خلافت از آن ماست که تو آنرا از ما سلب کردی و سوابق ما را نادیده گرفتی*^۴.

پس از داستان سقیفه، بنی‌هاشم که خود را برای خلافت شایسته‌تر می‌دانستند، برای درهم ریختن دستگاه خلافت و بازگرداندن حقوق غصب شده اهل بیت دست به شورش زدند.

آنگاه مسئله محکوم کردن شیوه انتخاباتی و اثبات انتصابی بودن آن مطرح گشت و گفته شد که پیامبر اکرم (ص) پیش از وفات خود تصریح کرده است که جانشین او علی بن ابیطالب است^۵.

۱- تاریخ طبری، ج ۳ ص ۲۰۸

۲- ارشاد مفید ص ۱۷

۳- علی و نبوه، ج ۲ ص ۲۱

۴- العقد الفرید، ج ۴ ص ۲۶۰

۵- منابع نصب علی بن ابیطالب بر خلافت را در کتاب پیراج "الغدیر" شاهکار مرحوم علامه امینی، از صدها مدرک معتبر اهل سنت مطالعه فرمائید. "مترجم"

شخصیت حضرت علی بن ابیطالب

امیر مومنان در خانه نبوت و دودمان رسالت، تحت سرپرستی پیامبر اکرم (ص) دوران کودکی را سپری کرد. پیامبر او را برادر می‌خواند و در تربیتش تلاش فراوان می‌کرد. از ابتدای کودکی ایمان عمیقی در اعماق دلش ریشه دوانید. هرگز بت نپرستید و در برابر هیچ معبودی جز خدا پیشانی بر زمین نسابید. در تمام گرفتاریها، درکار و یار و یاور پیامبر بود.

در کودکی، اسلام را پذیرا شد و خود نخستین کسی بود که به اسلام گروید.^۱ در مورد سن شریف آن حضرت به هنگام اسلام آوردن اختلاف است. ابن عبدربه آنرا در ۱۵، و مقدسی^۲ در حدود ۱۰، و ابوالفرج^۳ آنرا در ۱۱ سالگی نوشته است. به هر حال آنچه مسلم است اینستکه او در کودکی، اسلام را پذیرفت، و این مسئله در میان اعراب بی سابقه بود، زیرا دیگران پس از سالها تلاش و کوشش اسلام را پذیرفتند. از اینجا می‌توانیم به میزان تأثیر رسول اکرم (ص) در میان اهل بیت خود به خصوص پسر عموی که نخستین کسی است که با پیامبر نماز خواند و دعوتش را پذیرفت، پی ببریم.^۴ واقعی می‌نویسد: امیر مومنان وارد خانه خدیجه شد، پیامبر مشغول نماز بود، پس از اتمام آن پرسید: این چه عملی است؟ فرمود: این یکی از عبادت‌های دینی است که خداوند آنرا برگزیده است. آنگاه فرمود: من ترا به پذیرش این آئین دعوت می‌کنم. علی گفت: من در این زمینه اطلاعاتی ندارم با پدرم گفتگو می‌کنم. پیامبر که نمی‌خواست این راز فاش شود فرمود: اگر نخواستی دعوت مرا بپذیری، آنرا با کسی بازگو نکن.

حضرت علی آن شب را تا به صبح در اندیشه فرو رفت. نور الهی در دلش درخشیدن گرفت. بامدادان به پیشگاه پیامبر شتافت و به شرف اسلام مشرف شد.^۵

شجاعت و دلوری امیر مومنان زبانزد همگان بود، و در تمام جنگها و روزهای سخت در کنار پیامبر خدا و پرچمدار او بود.^۶ امیر مومنان بیش از همه مورد اعتماد پیامبر بود، زیرا پیامبر هنگام عزیمت به جنگ تبوک، او را در مدینه به جای خود تعیین کرد و یا هنگام مهاجرت به مدینه لباسهای خود را به او پوشانید او را در بستر خود خوابانید.

پس از رحلت پیامبر (ص) خلفا در کارهای مهم با آن حضرت مشورت می‌کردند و آن حضرت از بنیان مصالح مسلمین دریغ نمی‌کرد. خلیفه اول در مورد جنگ روم با آن حضرت مشورت کرد؛ حضرت فرمود: اقدام کن که حتماً پیروز خواهی شد. خلیفه گفت: خداوند ترا به خیر بشارت دهد.^۷

امیر مومنان گذشته از شجاعت و دلوری، در دانش و بینش، فصاحت و بلاغت، جوانمردی و فتوت و دیگر صفات برجسته انسانی، بر دیگر یاران پیامبر برتری داشت. امیر مومنان مدت چهار سال و نه ماه خلافت کرد^۸ و در تمام این مدت با تمام قسوا در راه دفاع از حریم دین مقدس اسلام گام برداشت.

پس از کشته شدن عثمان امت اسلامی او را به پذیرش بیعت و اداری کردند. انگیزه‌های کشته شدن عثمان زیاد است و می‌توان مهمترین آنها را مقدم داشتن خویشاوندان خود بر دیگر طوایف اسلامی برشمرد.

برخی امیر مومنان را متهم می‌کنند به اینکه مخالفان عثمان را تأیید می‌کرد. این

۱- البدء والتاریخ ج ۵ ص ۷۲ (بر اساس روایت‌های شیعی، امیر مومنان سه سال پیش از بیعت به پیروی از پیامبر نماز می‌گزارد. امیر مومنان در خطبه قاصعه (نهج البلاغه خطبه ۱۹۲) می‌فرماید: از روزی که پیامبر از شیر باز داشته شد، خداوند بزرگترین فرشته را برای تربیت او گماشت که صفات برجسته انسانی را به او یاد می‌داد و پیامبر اکرم تحت تربیت او خدا را عبادت می‌کرد و من به سان کودکی که پا به پای مادر گام برمی‌دارد، از او پیروی می‌کردم. روی این بیان دیگر تردید برای امیر مومنان باقی نبود تا با پدرش مشورت کند و یا شب را تا به صبح در اندیشه فرو رود.) "مترجمان"

۲- الاصابه ج ۲ ص ۵۰۱

۳- علی و نبوه ص ۱۷

۴- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۴

۵- الامامه والسیاسه ج ۱ ص ۱۶۱ والعقد الغرید ج ۴ ص ۳۱۱

۱- المستر شد ص ۱۳۹

۲- العقد الفرید، ج ۴ ص ۳۱۱

۳- البدء والتاریخ ج ۵ ص ۷۳

۴- مقاتل الطالبین ص ۲۶

۵- انساب الاشراف، ج ۱ ص ۱۱۲

مطلب نمی‌تواند درست باشد، زیرا اولاً در مجلس شورای شش نفری، پیش از عثمان به آن حضرت پیشنهاد بیعت شد و نپذیرفت و ثانیاً هنگامی که عرصه را بر عثمان تنگ گرفتند، امیرمؤمنان به دو فرزند برومندش حسن و حسین دستور داد که شمشیر به دست گرفته، به در خانه عثمان بروند و از او دفاع کنند!

طبری می‌نویسد: مردم به خانه عثمان ریخته آنرا طعمه حریق ساختند. در این هنگام امام حسن از درون خانه بیرون آمد و بیاناتی ایراد فرمود که خوشنود نبودن خود را از این حوادث ابراز می‌کرد. نه آئین آنها آئین منست و نه من از گروه آنهایم. امیرمؤمنان نیز در نخستین خطبه خود پس از پذیرش بیعت، عدم رضایت خود را از کشته شدن عثمان اعلام کرد^۱ و چنین گفت: *به خدا اگر قاتلان عثمان به بهشت بروند من همراه آنان وارد بهشت نمی‌شوم و اگر به جهنم بروند کسی جز قاتلان عثمان نبوده و من همراه آنها نخواهم بود*. این جمله بهترین گواه براءت علی (ع) از خون عثمان است.

به هنگام محاصره خانه عثمان از طرف شورشگران، امام حسن برای دفاع در درون خانه بود، عثمان از نقش علی (ع) در حمایت از او ستایش کرد^۲. این نیز دلیل دیگری بر عدم دخالت علی در خون عثمان محسوب می‌شود.

به هرحال شورشگران عثمان را در خانه‌اش کشتند و با کشته شدن او سیل جمعیت برای بیعت به سوی خانه علی سرازیر شد. بعد از این جریان، ابتدا مسلمانان مدینه و آنگاه همه امت گروه گروه و به اتفاق علی علیه السلام را به این مهم برگزیده، دست بیعت به او سپردند. مراسم بیعت با طیب خاطر و رضایت باطن انجام گرفت.

منابع تاریخی نشان می‌دهد که طلحه و زبیر پیش از دیگران به بیعت آن حضرت مبادرت ورزیدند^۳. همه منابع تاریخی تصریح دارند که طلحه جزء نخستین کسانی بود که با آن حضرت بیعت کرد.

رهبری می‌گوید: طلحه نخست در بیعت تردید داشت، اما بعداً بیعت کرد^۴.

۱- انساب الاشراف، ج ۵ ص ۶۹

۲- تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۸۸- لا دینهم دینی و لا انا منهم حتی اسیر الی طمارشام

۳- العقد الفرید، ج ۴ ص ۳۰۲

۴- تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۹۲

۵- الامامه والسیاسه ج ۱ ص ۴۸ والعقد الفرید ج ۴ ص ۲۹۱

۶- تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۲۹

به هرحال همه مسلمانان با او بیعت کردند. اما بعد ریشه‌های اختلاف ظاهر گشت و دسته‌ای از "هورسانان" به رهبری طلحه، زبیر و عایشه سر به شورش برداشته، حضرت را متهم به خون عثمان کردند.

عایشه با اینکه خود از اهل بیت به شمار می‌آمد اما با حضرت علی غرض شخصی داشت و هرگز او را دوست نمی‌داشت! اما دلیل مخالفت طلحه و زبیر، ریاست طلبی آنها بود. زبیر می‌خواست که استانداری عراق به او داده شود^۱ و طلحه هموس استانداری یمن را در سر می‌پرورانید. ولی امیرمؤمنان خواسته آنها را تأمین نکرد. آنگاه آنها درخواست خود تجدید نظر کردند و به فرمانداری بصره و کوفه بسنده کردند^۲ که با آنها موافقت نشد^۳.

از اینجا می‌توانیم نتیجه بگیریم که بیعت طلحه و زبیر با امیرمؤمنان برای رسیدن به مال و منال، و جاه و مقام بود و چون به هدف خود نرسیدند، سر به شورش نهادند.

عایشه بین راه مکه و مدینه از کشته شدن عثمان و استقرار بیعت با امیرمؤمنان آگاه شد، بی‌درنگ به مکه بازگشت و به صف مخالفان پیوست. آنگاه با طلحه و زبیر برای نبرد با حضرت علی هم‌پیمان شد.

هنگامی که طلحه و زبیر به بهانه انجام حج عمره از امیرمؤمنان کسب اجازه کردند، امیرمؤمنان از هدف آنان خبر داشت^۴. سرانجام نیز طبق پیش بینی آن حضرت، به مکه رفته با عایشه ملاقات کردند و برای نبرد با آن حضرت پیمان بستند و در نهایت جنگ جمل را راه انداختند.

عایشه پس از بازگشت به مکه، در مسجد الحرام خیمه زد و به تحریک قریش پرداخت

۱- علی ونبوه ص ۲۹

۲- الامامه والسیاسه ج ۱ ص ۵۱

۳- تاریخ طبری، ج ۴ ص ۴۵۳

* ولی بنابه نقل یعقوبی، علی، طلحه راه به یمن وزبیر را به یمامه و بحرین منصوب کرد و عهد استانداری را با آنان داد. آنان گفتند: که از خویشان خود صلح رحم کردی، علی فرمود: من شما را به اداره امور مسلمانان منصوب ساختم نه از باب قوم و خویشی و سپس نامه استانداری را از آنان گرفت و آنان را خدمت فرمود. گفتند که تو در حق ما ظلم کردی. امام فرمود: اگر طمع بیشتر نمی‌ورزیدید، من رای یم باشما بود. تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۸۰

"مترجمان"

۴- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۰۹ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۴۴۴

وامیرموءمنان را به خون عثمان متهم ساخت^۱. دشمنان حضرت علی در خانه عایشه گرد آمدند و طرح جنگ ریخته شد. آنگاه به دلیل هواخواهانی که زبیر دربصره داشته به سوی بصره رفتند^۲. باید توجه داشت که هدف آنان از طرح انتقام گیری خون عثمان، تنها شورش برخلاف و سقوط علی بن ابیطالب بود. نتیجه اختلاف مسلمانان این شده که پس از سرپرستی علی، دشمنانش بر ضد او، قیام کردند و تصمیم به جنگ با او گرفتند، ولی او از مسئله چشم پوشی می کرد.

امیرموءمنان در مدینه بودند که از عزیمت مخالفان به سوی بصره آگاه شد. آنگاه فرزند برومندش امام حسن مجتبی و دو یار با وفایش عمار یاسر و هاشم بن عتبه بن ابی وقاص را به سوی کوفه گسیل داشت تا مردم کوفه را برای جنگ با آنها بسیج کنند. در آن ایام ابو موسی اشعری از طرف عثمان استاندار کوفه بود^۳. مردم کوفه آماده نبرد شدند، پرچم ها را برافراشتند و صفها را بیاراستند. ابن قتیبه شماره لشکر کوفه را ۹۶۵۰ نفر نوشته و ابن عبدربه ۷۰۰۰ نفر دانسته است^۴.

در آن روزها استاندار بصره عبدالله بن عامر بود^۵. در این میان معاویه در تحریک طلحه و زبیر برای رفتن به عراق نقش مهمی را بازی می کرد^۶.

لشکر امیرموءمنان رهسپار بصره شد و پرچم اسلام در دست محمد حنیفه، پسر امیرموءمنان بود^۷. هنگامی که دولشکر در برابر هم قرار گرفتند، محمد حنیفه با سخنان گرم و منطقی خود آنها را موعظه کرد و از آنها خواست که به اطاعت امیرموءمنان برگردند و دست از ظفیان و نافرمانی بکشند. ولی نفس گرم او در آهن سرد آنها موهتر واقع نشد^۸.

آنگاه دو سپاه روی در روی هم ایستادند و جنگ سختی در گرفت. امیرموءمنان به سپاه خود فرمان داد که هرگز زخمی را نکشند و مالی را تاراج نکنند^۹، سیاست کریمانه امیرموءمنان زبانزد خاص و عام گردید.

در این جنگ عایشه بر فراز شتر سرخ موئی در داخل کجاوه نشسته، جنگ را علیه حضرت علی (ع) رهبری می کرد. جنگ سختی در گرفت و کشته های فراوانی از دو طرف به جای ماند.

ابن عبدربه شماره کشته شدگان جنگ جمل را ۲۰۰۰۰ نفر نوشته و مسعودی آنرا ۱۳۰۰۰ نفر دانسته است^۱. از این ارقام روشن می شود که شماره مقتولین بسیار بالا بوده و مسلمانان بسیاری بی جهت کشته شده و خانواده های بسیاری دربصره و کوفه عزادار و سیاهپوش شدند^۲.

همه این ضایعات تأثر انگیز از پی آمدهای جنگی بود که در تاریخ به نام جنگ جمل شناخته شده است^۳.

دوتن از رهبران سه گانه این جنگ (طلحه و زبیر) در همین جنگ کشته شدند و سوقی آنها (عایشه) از طرف امیرموءمنان به احترام پیامبر اکرم (ص) مورد عفو قرار گرفت و با احترامی هرچه تمامتر به سوی مدینه فرستاده شد^۴.

رفتار کریمانه امیرموءمنان در برابر آنهمه تلاشهای سرسختانه و خصمانه عایشه، دلیل روح بزرگ و فضیلت های فوق انسانی و بزرگواری وصف ناپذیر آن حضرت می باشد.

۱- انساب الاشراف ج ۵ ص ۹۱

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۴۵۳

۳- همان مدرک ص ۴۵۲

۴- الاخبار الطوال ص ۱۴۴

۵- همان مدرک ص ۱۴۵

۶- العقد الفرید، ج ۴ ص ۳۱۳

۷- تاریخ طبری، ج ۴ ص ۴۵۲

۸- البدء و التاریخ، ج ۵ ص ۲۱۱

۹- العقد الفرید، ج ۴ ص ۳۱۳

۱۰- الاخبار الطوال ص ۱۴۴

۱۱- همان مدرک

۱- العقد الفرید، ج ۴ ص ۳۲۶

۲- التنبیه و الاشراف ص ۲۹۵

۳- علی و نبوه ص ۵۵

* جمل به معنای شتر نر است و چون عایشه بر فراز شتر سرخ موئی این جنگ را رهبری می کرد، این جنگ به نام "جمل" شهرت یافته است.

۴- العقد الفرید، ج ۴ ص ۳۲۸

مناقشه اموی‌ها با امیرمؤمنان در مورد خلافت

اموی‌ها و در رأس آنها معاویه بن ابی‌سفیان، خون عثمان را برای اظهار دشمنی دیرینه خود با امیرمؤمنان، دستاویز قرار دادند. معاویه در روزگار عثمان استاندار شام بود و پس از کشته شدن عثمان، مردم شام را به خونخواهی عثمان از امیرمؤمنان تشویق می‌کرد.^۱ معاویه دقیقاً "نقشه طلحه و زبیر را بهتر از خودشان پیاده می‌کرد. او هرگز در دعوی خونخواهی خود صادق نبود بلکه می‌خواست به خلافت برسد و خلافت را از عراق به شام منتقل سازد. آنگاه جاسوسهایی را برشعیان امیرمؤمنان گماشت که آنها را شناسایی کرده به اتهام خون عثمان به قتل برسانند.^۲

مقدسی می‌نویسد: معاویه به جهت دشمنی دیرینه‌ای که با امیرمؤمنان داشت، نخست با طلحه و زبیر بیعت کرد، سپس هنگامی که آنها به هلاکت رسیدند، دعوی خلافت کرد و مردم را به سوی خود فراخواند و از شیعیان علی (ع) گروهی را کشته و گروه دیگری را از وطن خویش آواره ساخت.^۳

مقدسی تأکید می‌کند که دشمنی معاویه با امیرمؤمنان سابقه‌دار بوده، آثار آن در عهد عثمان هم مشهود بوده است.^۴ فی‌المثل معاویه از ابوذر غفاری (یکی از یاران نزدیک علی که به شام تبعید شده بود)، به عثمان شکایت کرد و عثمان او را به مدینه فراخواند. (سپس به‌ریژه فوستاد و در آنجا از دنیا رفت) همچنین حجر بن عدی، یار با وفای امام را به شهادت رسانید* و مردم را وادار می‌کرد که از حضرت علی بیزاری جویند.^۵

۱- وقعة صفین ج ۱ ص ۳۲

۲- البدء والتاریخ ج ۶ ص ۵

۳- همان مدرک ج ۳ ص ۲۱۱

۴- شرح ابن حدید ج ۳ ص ۶۲

* حجر بن عدی به دست معاویه به شهادت رسید ولی نه در زمان عثمان، بلکه به‌هنگام خلافت معاویه. "مترجمان"

۵- العقد الفرید ج ۴ ص ۳۴

معاویه در دشمنی اهل بیت به هر حيله ای متوسل شد، حتی تلاش کرد که در میان خود اهل بیت اختلاف بیاندازد. مثلاً "از عقیل (برادر حضرت علی) می‌خواست که به منبر رفته امیرمؤمنان را دشنام دهد.^۱

خلفای بنی مروان نیز از شیوه معاویه پیروی می‌کردند، هرگاه اسم امیرمؤمنان را بفرز منبر می‌آوردند او را سب می‌کردند^۲ تا اینکه عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید و سب آن حضرت را ممنوع اعلام کرده، خود به ذکر فضایل و مناقب اهل بیت پرداخت.

معاویه گذشته از اینکه آن حضرت را دشنام دهد، اهل شام را نیز برای کار تشویق و وادار می‌کرد. وی بدین ترتیب هواخواهان امیرمؤمنان را می‌شوراند تا سرانجام مقدمات جنگ صفین فراهم گردید و دوسپاه علوی و اموی روی در روی هم ایستادند.

در این جنگ نخست سپاه اسلام پیروز شد ولی بعداً "معاویه بر اساس نقشه قبلی، مسئله حکمین را مطرح ساخت و با گول زدن ساده لوحان سپاه امیرمؤمنان، حکمین را بر آن حضرت تحمیل کرد و از این راه ضربه‌های جبران ناپذیری بر یاران آن حضرت فرود آورد.

جنگ صفین پی‌آمدهای زیانبار فراوانی را بر جهان اسلام به دنبال داشت. در این جنگ در حدود ۷۰۰۰۰ نفر از یاران حضرت علی و ۴۵۰۰۰ نفر از سپاهیان معاویه کشته شدند.^۳

سرآمد اصحاب امیرمؤمنان که در این جنگ به شهادت رسیدند عمار بن یاسر بود که زمان پیامبر (ص) رادرک کرده بود و پیامبر خطاب به او فرموده بود: ای عمار ترا گروه ستمگر و گمراه به قتل خواهند رسانید.^۴

هنگامی که سپاه حضرت علی آثار زیانبار و نتایج مرگبار حکمیت را به چشم خود دیدند از کرده خود پشیمان شدند ولی دیگر کار از کار گذشته بود و پشیمانی سودی نداشت. گروهی از یاران علی که تحت تأثیر نقشه‌های شوم معاویه قرار گرفته، حکمیت را بر امیرمؤمنان تحمیل کرده بودند، به انتقاد از امیرمؤمنان پرداخته و از سپاه او جدا شدند

۱- همان مدرک ج ۴ ص ۲۹

۲- العیون والحدائق ج ۳ ص ۶۲

۳- التنبیه والاشراف ص ۲۹۵

۴- وقعة صفین ج ۴ ص ۳۴۱

وجنگ خوارج را به وجود آوردند . سرانجام امیرموءمنان پس از یک عمرجهاد در راه خدا و نبرد در راه عقیده ، به دست یکی از خوارج به نام ابن ملجم به شهادت رسید!^۱
شهادت سرخ فام امیرموءمنان آتش درونی امویها را خاموش نکرد ، وبعد از شهادت آن حضرت نیز تا قدرت در دست امویها بود . دشمنی دیرینه خود را در مورد فرزندان آن حضرت به کار بستند .

فاجعه خونبار کربلا

باتسلط معاویه بر خلافت اسلامی ، یکنوع دشمنی آشکار بر ضد علویان شروع شد . از آنجا که در سالهای اخیر حکومت معاویه ، شیعه به صورت یک قدرت سیاسی قوی درآمده بود ، دشمنی با معاویه و محبت به اهل بیت را شعار و آزمون عقیدتی خود قرار دادند . معاویه پیش از آنکه بر مسند خلافت تکیه کند ، از مردم شام برای خود بیعت گرفته بود . از طرفی ، مردم کوفه پس از شهادت امیرموءمنان ، به امام حسن مجتبی دست بیعت دادند و در نتیجه دو قدرت متخاصم بر سر تسلط حکومت اسلامی باهم به کشمکش پرداختند ، و می رفت که جنگهای خونینی روی دهد . امام حسن برای حفظ خون مسلمانان^۲ و جهت دفع بلاها از یاران و شیعیان خود از خلافت کناره گرفت^۳ ، به خصوص که از سپاه خود آثار حمله و خدعه مشاهده کرد ، چراکه ۱۸ هزار نفر از بیعت کنندگان ، بیعت خود را شکستند^۴.

یعقوبی معتقد است که عامل اصلی کناره گیری امام حسن از خلافت این بوده که هنگامی که معاویه آماده نبرد شد امام حسن به شدت بیمار بود ، سپاهیان از بیماری آن حضرت استفاده کرده پراکنده شدند . شدت بیماری از یکسو و پراکنده شدن سپاهیان از سوی دیگر ، امام حسن را به پذیرش صلح ناگزیر کرد^۵.

امام حسن مجتبی در این صلح پیمانی امضاء کرد که در یکی از مواد آن حق گزینش خلیفه بعدی از معاویه سلب شده بود^۶.
پس از امضای پیمان صلح ، امام حسن به مدینه بازگشت و تا پایان عمر همانجا زندگی کرد و در آنجا به شهادت رسید^۷.

۱- علی و بنوه ص ۱۹۶

۲- مقتل الحسین ص ۳ ، وانجوم الزاهرة ج ۱ ص ۱۲۱

۳- تلخیص الشافی ، ج ۴ ص ۱۸۸

۴- السقیفه ص ۹۷

۵- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ص ۲۵۵

۶- الامامه والسیاسه ، ج ۱ ص ۱۶۳

۷- ارشاد مفید ص ۱۹۱

گفته می‌شود که امام حسن به دست همسرش به شهادت رسید و معاویه بسیار شادمان شد^۱. طوولی نکشید که معاویه نیز جهان را وداع کرد ولی بیش از آنکه به هلاکت برسد پسرش یزید را برخلاف پیمانی که با امام حسن امضاء کرده بود، به جانشینی خود برگزید و بدین وسیله آتش جنگ را در میان علویها و امویها بر افروخت، پس از هلاکت معاویه، یزید تصمیم گرفت که از بنی هاشم بیعت بگیرد. به این جهت نامه ای به ولید بن عقبه استاندار مدینه^۲ نوشت، تا از اهالی مدینه به خصوص از امام حسین برای او بیعت بگیرد. ولی امام حسین آن را به تأخیر انداخت و سرانجام رد کرد^۳.

هنگامی که خیر در گذشت معاویه به کوفه رسید، هواداران اهل بیت در خانه سلیمان بن صد خزاعی^۴ گرد آمدند و طوماری را امضاء کردند که در آن اعلام وفاداری به اهل بیت، و بیعت با امام حسین قید شده بود و همچنین از امام دعوت کرده بودند تا به کوفه آمده، زمام امور مسلمانان را به عهده بگیرد.

شیعیان بصره نیز هنگامی که از اخبار کوفه آگاه شدند در منزل ماریه دخت منقذ عبدی گرد آمدند^۵ و نامه‌هایی به حضور آن حضرت ارسال نمودند. هنگامی که نامه‌های کوفیان به خدمت آن حضرت رسید، تصمیم گرفت که دعوتشان را بپذیرد و رهسپار عراق شود.

در این میان پسر عمویش مسلم بن عقیل راه کوفه فرستاد تا از وضع آنجا دقیقاً مطلع شود. هنگامی که مسلم عزم سفر کرد، امام فرمود: ای مسلم برو به سوی کوفیان، اگر در بیعت و دعوت خود استوار باشند بنویس که من هم به شما پیوندم^۶.

مسلم وارد کوفه شد و در منزل مختار بن ابی عبیده ثقفی منزل کرد. شیعیان کوفه چون سلی خروشان به سوی محل اقامت او سرازیر شدند و تعداد ۸۰ هزار نفر از مردم کوفه و حومه آن با جناب مسلم بیعت کردند^۷. بطوری که در منابع قید شده، بیش از ۳۰ هزار نفر از خود کوفه با آن حضرت بیعت کردند^۸.

۱- اخبار العباس، برگ ۱۰ (نسخه خطی)

۲- مقتل ابی مخنف ص ۱۰، العقد الفرید ج ۴ ص ۳۷۶ و ارشاد مفید ص ۲۰۰

۳- مروج الذهب ج ۳ ص ۶۴

۴- الاخبار الطوال ص ۲۲۹

۵- المجالس السنیه ج ۱ ص ۷۴

۶- مروج الذهب ج ۳ ص ۶۴

۷- مقتل ابی مخنف ص ۳۱

۸- العقد الفرید ج ۴ ص ۳۷۸

استاندار کوفه در آن روزها نعمان بن بشیر انصاری بود که به ضعف مدیریت شناخته می‌شد. یزید او را از مقام خود عزل کرد و عبیدالله بن زیاد را که استاندار بصره بود به استانداری کوفه منصوب کرد تا در برابر شیعیان و طرفداران اهل بیت ایستادگی کند^۱. انگیزه یزید در این عزل و نصب، آگاهی او از وضع شیعیان و گرایش آنها به اهل بیت پیامبر بود.

هنگامی که حضرت مسلم از ورود ابن زیاد، دشمن دیرینه اهل بیت آگاه شد، منزل مختار ثقفی را ترک کرده، در منزل هانی بن عروه مخفی شد^۲. ابن زیاد به جستجوی او و سرانجام از مخفیگاه او باخبر شد. آنگاه هانی بن عروه را دستگیر کرد و از او خواست که مسلم را تحویل دهد. اما چون هانی از این کار سرباز زد و تهدید و تطمیع کارگر نشد، او را به شهادت رسانید^۳.

شهادت هانی یکی از بزرگترین فاجعه‌هایی بود که شیعیان کوفه با او روبرو شدند. زیرا هانی یکی از اشراف و شخصیت‌های برجسته کوفه و از سرشناسترین یاوران اهل بیت به شمار می‌آمد^۴.

ابن زیاد پس از به شهادت رسانیدن هانی، آماده نبرد با مسلم شد. جناب مسلم از مخفیگاه خود بیرون آمد و به نبرد سختی بانبروهای دولتی پرداخت. با اینکه کسی را یاری کمک به او نبود، یکتنه جنگید و حماسه‌ها آفرید و سرانجام پس از یک نبرد خونین به شهادت رسید.

شهادت مسلم ضربه کمرشکنی بر پیکر شیعیان کوفه وارد آورد و آنها را در اندوهی عمیق فرو برد.

امام حسین (ع) بدون اطلاع از شهادت مسلم، درست در روزی که جناب مسلم به شهادت رسید، مکه را به قصد کوفه ترک کرد، و همه برادران، برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌هایش را به جز محمد حنیفه^۵ که با این سفر موافق نبود و از آن حضرت درخواست می‌کرد که از این سفر منصرف شود، با خود به همراه برد.

۱- الاخبار الطوال ص ۲۳۱

۲- ارشاد مفید ص ۲۰۷

۳- مروج الذهب ج ۳ ص ۶۹

۴- الاخبار الطوال ص ۲۳۳

۵- ارشاد مفید ص ۲۰۱ و مقتل ابی مخنف ص ۳۹

عبیدالله بن مطیع نیز همین درخواست را از امام حسین کرد، امام در پاسخ فرمود: معاویه به هلاکت رسیده و بیش از یک بار شتر، نامه دعوت آمده است.^۱
 فرزندق شاعر نیز از آن حضرت درخواست انصراف کرد ولی سودی نبخشید.^۲
 هنگامی که یزید از حرکت امام حسین آگاه شد به ابن زیاد نوشت که پیش از آنکه فرصت از دست برود آماده نبرد شود.^۳

امام حسین به هنگام ورود به قادسیه از شهادت حضرت مسلم و هانی آگاه و بسیار اندوهناک شد و تصمیم گرفت که باز گردد اما برادران مسلم او را به خونخواهی تشویق کرده، خواهان انتقام شدند.

امام حسین به سفر خود به سوی کربلا ادامه داد تا اینکه در دوم محرم سال ۶۲ هجری وارد کربلا شد.^۴ سپاه اموی آماده نبرد بود. به دنبال سپاه ابن زیاد، لشکر عمر سعد در رسید و جنگ شدت یافت. در این نبرد یاران امام حسین یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند. پس از شهادت حضرت عباس آثار اندوه در سیمای امام حسین آشکار گردید.^۵
 هر لحظه بر تعداد دشمن افزوده می‌گشت تا سرانجام امام حسین علیه السلام پس از یک نبرد طولانی و حماسه انگیز به شهادت رسید. آنگاه سیل دشمن به خیمه های اهل بیت سرازیر شد. آنچه در خیمه ها بود به تاراج رفت و تعداد کمی از زنان و دختران اهل بیت که زنده بودند به اسارت گرفته شدند. شهادت امام حسین به دست شمر انجام گرفت ولی برخی مورخان عمر سعد را قاتل اصلی معرفی می‌کنند.^۶ جنایات بنی امیه با شهادت امام حسین پایان نیافت. حتی سربریده امام را از کربلا به کوفه، و از کوفه به شام برسر نیزه‌ها زدند.

فاجعه کربلا اختلافهای موجود بین بنی هاشم و بنی امیه را شدت بخشید و همین حادثه دلخراش که بر خلاف همه اصول انسانی و قوانین اسلامی انجام گرفت، حکومت بنی امیه را متزلزل و سرانجام واژگون کرد.^۸

۱- العقد الفرید ج ۴ ص ۳۷۴

۲- الفصول المهمه ص ۱۶۶

۳- العقد الفرید، ج ۴ ص ۳۸۱

۴- ارشاد مفید ص ۲۲۷

۵- مقتل ابی مخنف ص ۶۶

۶- اعلام زرکلی ج ۲ ص ۲۶۴، ارشاد مفید ص ۲۴۱ و دلائل الامامه طبری ص ۷۵

۷- انساب الاشراف ج ۵ ص ۲۷۲

۸- اعلام زرکلی، ج ۲ ص ۲۶۳

دگرگونی تاریخ، شهادت امام حسین

حادثه خونبار کربلا و شهادت سرخ فام امام حسین، آتش خشم و کینه و نفرت را در دل شیعیان به خصوص اهل کوفه نسبت به خاندان اموی بر افروخت. هر چه رژیم بر میزان شکنجه و زندان و تبعید اهل بیت می‌افزود، آتش خشم شیعیان افروخته تر می‌شد. اگر چه رژیم در مورد عراقی‌ها تظاهر به محبت می‌کرد ولی آتش نفرت و عداوت رژیم در نهانخانه دلشان زبانه می‌کشید تا روزی از زیر خاکستر سر برآورد و خرن هستی رژیم ستمگر اموی را بسوزاند.

فزاین میان مردم کوفه بیش از هر منطقه دیگر دگرگون شده بودند زیرا با خود می‌اندیشیدند که چرا آنها با سیل دعوت‌های خود امام حسین را به منطقه کشانده و با زبونی خود، او را در مقابل دشمن تنها گذاشتند. آنها خود را سرزنش می‌کردند و با چشم‌های اشک آلود، پیشانی بر زمین ساییده از درگاه الهی مغفرت می‌طلبیدند و برای پذیرفته شدن توبه شان تصمیم می‌گرفتند که به هر قیمتی شده به خونخواهی امام حسین برخیزند. نخستین کسی که به خونخواهی امام حسین برخاست سلیمان بن صرد خزاعی بود که به دست ابن زیاد به شهادت رسید.^۱

پس از کشته شدن او مختار بن ابی عبیده ثقفی به خونخواهی امام حسین (ع) قیام کرد.

مختار از یاران امام حسین و کسی بود که به هنگام ورود مسلم به کوفه، او را در خانه خود جای داده، با او بیعت کرد و مردم را به سوی او فراخواند.^۲ ولی هنگامی که ورق برگشت او نیز چون دیگر مردم کوفه، حضرت مسلم را رها کرد و او را در برابر دشمن تنها گذاشت. وی بعد از شهادت امام حسین (ع) به اشتباه خود پی‌برد، توبه کرد و برای جبران

۱- البدء والتاریخ ج ۶ ص ۱۹

۲- نهاییه الارب ج ۲۱ ص ۱۱